



فرهنگ برابر نهادهای
قرآن قدس

[جلد سوم]

پژوهش
علی رواقی





عنوان قراردادی قرآن، فارسی - عربی.
عنوان و نام پدیدآور فرهنگ براین نهادهای قرآن قدس / پژوهش علی رواقی.
مشخصات نشر تهران: انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری ۸۰۸ ص.
فروست مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار؛ ۳۳۰. گنجینه زبان و ادبیات فارسی دری؛ ۱۲۰.
شابک دوره: ۱-۴۵-۶۷۰۶-۶۲۲-۹۷۸؛ ج. ۱. ۷-۴۳-۶۷۰۶-۶۲۲-۹۷۸؛
ج. ۲. ۴-۴۴-۶۷۰۶-۶۲۲-۹۷۸؛ ج. ۳. ۴-۶۰-۶۷۰۶-۶۲۲-۹۷۸.
وضعیت فهرست‌نویسی فیبا.
یادداشت زبان: فارسی - عربی.
شناسه افزوده رواقی، علی، ۱۳۲۰-
رده‌بندی کنگره BP۵۹/۶۶
رده‌بندی دیوبی ۲۹۷/۱۴۱
شماره کتابشناسی ملی ۸۸۳۰۳۲۲

فرهنگ برابرنهادهای

قرآن قدس



پژوهش



دکتر علی رواقی

[جلد سوم]



مجموعه انتشارات
ادبی و تاریخی
موقوفات دکتر محمود افشار

[۱۱۴]

گنجینه زبان و ادبیات فارسی دری



هیئت گزینش کتاب و جایزه

دکتر سید مصطفی محقق داماد - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی - دکتر ژاله آموزگار - دکتر جلال خالقی مطلق
دکتر حسن انوری - دکتر فتح الله مجتبایی - دکتر محمود امیدسالار - کاوه بیات
دکتر محمد افشین وفايي (مدیر انتشارات)

درگذشتگان

ایرج افشار - دکتر سید جعفر شهیدی - دکتر جواد شیخ الاسلامی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر یحیی مهدوی



فرهنگ برابر نهادهای قرآن قدس

[جلد سوم]



پژوهش دکتر علی رواقی

گرافیسیت، طراح و مجری جلد کاوه حسن بیگلر

صفحه آرا نرگس عباسپور

لینوگرافی آپیکان

چاپ متن آزاده

تیراژ ۱۱۰۰ نسخه

چاپ اول ۱۴۰۲

ناشر

انتشارات دکتر محمود افشار

خیابان ولی عصر، بالاتر از پارک وی، خیابان عارف نسب، کوی دبیرسیاقتی (لادن)، شماره ۶

تلفن: ۲۲۷۱۷۱۱۴ دورنما: ۲۲۷۱۷۱۱۵

با همکاری انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان وحید نظری، پلاک ۴۸

تلفن: ۵-۶۶۹۵۳۸۰۴ دورنما: ۶۶۴۰۵۰۶۲

تلفن تماس برای تحویل کتاب در تهران و شهرستان‌ها

۵-۶۶۹۵۳۸۰۴



شورای تولیت

متولیان مقامی

رئیس مجلس - رئیس دیوان عالی کشور - وزیر فرهنگ (وزیر آموزش و پرورش)
وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی - رئیس دانشگاه تهران (یا معاونان اول هریک از این پنج مقام) (طبق ماده ۲ وقفنامه)

متولیان منصوب و منسوب

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس) - دکتر محمد اسلامی (نایب رئیس) - دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی
دکتر ژاله آموزگار - دکتر احمد میر (بازرس) - ساسان دکتر افشار - آرش افشار (بازرس)

هیئت مدیره (منتخب شورای تولیت)

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس) - دکتر محمد اسلامی (نایب رئیس)
دکتر محمد افشین وفايي (مدیر عامل) - حمیدرضا رضایزدی (خزانه دار)



درگذشتگان

دکتر مهدی آذر - حبیب الله آموزگار - دکتر جمشید آموزگار
ایرج افشار، سرپرست عالی و بازرس (منصوب واقف، از ۱۳۶۳-۱۳۸۹) - مهر بانو دکتر افشار - مهندس نادر افشار
بهرز افشار یزدی - سید محمود دعایی - دکتر سید جعفر شهیدی، رئیس هیئت مدیره (از ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۳)
دکتر جواد شیخ الاسلامی - اللهیار صالح - دکتر منوچهر مرتضوی - دکتر اصغر مهدوی
دکتر یحیی مهدوی - دکتر علی محمد میر - دکتر محمدعلی هدایتی

یادداشت واقف

اول

طبق ماده ۲۳ وقفنامه اول مورخ یازدهم دی ماه ۱۳۳۷ ه. ش. درآمد باید صرف ترجمه و تألیف و چاپ کتب و رسالات که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین کمک به مجله آینده در صورت احتیاج و احتمالاً دادن جوایز به نویسندگان به شرح دستور این وقفنامه گردد.

دوم

هدف اساسی این بنیاد ملی طبق ماده ۲۵ وقفنامه تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی در ایران می باشد. بنابراین کتبی که با بودجه این موقوفات منتشر می شود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود.

سوم

طبق ماده ۲۶ مقداری از کتب و رسالات چاپ شده با بودجه این موقوفات باید به طور هدیه و به نام این موقوفات به مؤسسات فرهنگی، کتابخانه ها و قرائتخانه های عمومی ایران و خارج و بعضی از دانشمندان ایران و مستشرقین خارجی فرستاده شود.

چهارم

چون نظر بازگانی در انتشارات این موقوفات نیست و تا حدی تحمل زیان هم جایز است طبق ماده ۲۷ وقفنامه هیچ کتاب و رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی زائد از بهای تمام شده با افزایش صدی ده تا بیست و پنج قیمت گذاری شود... این افزایش ۲۵ درصد به واسطه حداقل حق الزحمه فروشندگان و هزینه ای است که برای پست و غیره تحمیل می شود. از کتابفروشان تقاضا داریم که در این امر خیر ملی که ابداً جنبه تجارتي ندارد با ما یاری و تشریک مساعی بنمایند.

پنجم

بر اساس موافقت نامه دوم (مورخ ۱۳۵۲/۴/۱۲) که میان واقف و دانشگاه طهران به امضاء رسیده، قسمتهای مهمی از رقبات، مانند جایگاه سازمان لغت نامه دهخدا و محل مؤسسه باستان شناسی به طور رایگان به دانشگاه طهران واگذار شده و رقبات دیگری هم با درآمد آنها طبق ماده دوم برای اجرای مفاد وقفنامه که از جمله عبارت از دادن جوایز ادبی و نشر کتب تاریخی و لغوی راجع به ایران (به استثنای کتب درسی) می باشد در اختیار دانشگاه طهران قرار می گیرد که وصول نموده و به نام این موقوفات اعطا و نشر گردد.

ششم

چون طبق ماده ۳ موافقت نامه نامبرده مقرر شده است که از طرف ریاست دانشگاه یک نفر از متولیان این موقوفات که از طرف واقف به عضویت کمیته انتشارات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی اداره امور جوایز و نشر کتاب انتخاب شود ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای تولیت است و از طرف واقف نیز به عضویت کمیته نامبرده معین شده به سمت سرپرست انتخاب و برقرار نمودند.

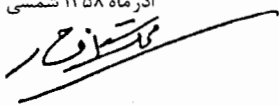
هفتم

چون نگارنده این سطور به واسطه کبر سن (۸۶ سال شمسی) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی این کارها بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب و غیره به فرزند ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. در این چند سال اخیر هم که ده جلد از تألیفات خودم از طرف موقوفات به طبع رسیده با کوشش و سرپرستی وی بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا ترجمه و نشر کتاب هستند می توانند به او مراجعه کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با هدف های این بنیاد، یعنی ترقی ملت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تکمیل وحدت ملی در ایران که وطن مشترک و زبان رسمی و ملی همه ایرانیان است می باشد.

هشتم

این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هریک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشاریزدی
آذرماه ۱۳۵۸ شمسی





کتبی که با بودجه این موقوفات طبع و توزیع می‌شود باید کاملاً منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد. اگر همه تألیفات و مجموعه‌هایی که به قلم واقف منتشر شده و یا می‌شود صد درصد این مطابقت را ندارد به سبب این است که واقف قصد چاپ آنها را با مال خود داشت، ولی زمانی که دارایی خود را وقف عام مخصوصاً برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود را هم که دارای همین جنبه‌هاست به عهده بنیاد واگذار کرد.

اما این مجوز آن نیست که تألیفات دیگر را هم از هر نوع که باشد و برسد چاپ نماید. کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان با بودجه آن چاپ خواهد شد که هدف غایی واقف را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی ایران است دربرداشته، کتبی که بویی از ناحیه‌گرایی و جدایی‌طلبی و حکایت از رواج زبان‌های خارجی به قصد تضعیف زبان دری و دیگر چیزهای تفرقه‌آمیز و روش‌ها و سیاست‌های فتنه‌انگیز داشته باشد نباید با بودجه این موقوفات طبع و توزیع شود.

نکته دیگر آنکه چون شاید برای چاپ کتب و فرهنگ‌نامه فارسی که دایره مانند یعنی انسیکلوپدی باشد و تاریخ کامل ایران که اوراق زیاد و هزینه بیشتر دارد، درآمد ماهیانه بنیاد کفاف خرج آنها را ندهد می‌توان با اندوخته بانکی این موقوفات چاپ نمود، به شرط آن که اجازه واقف در زمان حیات و موافقت شورای تولیت بعد از ممات یا هرکس و دستگاهی که قانوناً قائم مقام آنهاست باشد.

در تکمله دوم یادداشت واقف، منتشره در جلد سوم افغان‌نامه نگاشتم که کتب و رسالاتی که با بودجه این موقوفات چاپ می‌شود باید منزه باشد از تحریکات سیاسی، مخصوصاً آلوده نباشد به اغراض سیاسی خارجی در لافافه پژوهش تاریخی و ادبی ایران‌شناسی... و در پایان آن تکمله افزودم بیم داشتم که مبدا چنین رسالاتی سال‌ها بعد از ما نخواسته و ندانسته، به وسیله این بنیاد چاپ شود. پس لازم بود که در این یادداشت تذکری داده شود... عمده مخاطب این یادآوری‌ها بنیاد موقوفات خود ماست نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هریک روش خاص خود را دارد و ما دخالتی در کار آنها نداریم.

تا زمانی که نویسنده این سطور متولی هستم و فرزند دانشمند من، ایرج افشار که به رموز نویسندگی کاملاً آگاه می‌باشد سرپرست انتشارات این بنیاد است، موجبی برای نگرانی نخواهد بود و بعد از ما هم امید است که این روش ادامه یابد؛ ان شاء الله.

تکمله و تبصره

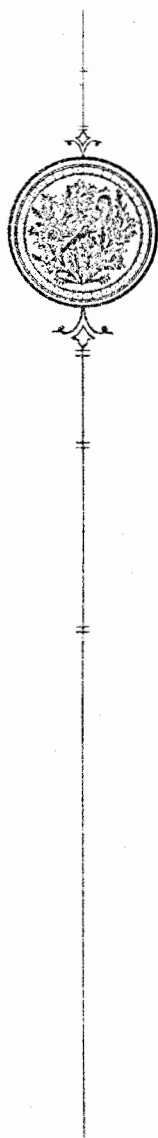


یادداشت واقف چند روز پیش از درگذشت (۲۸ آذر ۱۳۶۲) برای اطلاع نویسندگان. کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان که با سرمایه و درآمد این بنیاد چاپ و توزیع می‌شود باید منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد و مروج زبان دری در قلمرو این زبان و تحکیم وحدت ملی و تمامیت کشور ایران باشد و بویی از ناحیه‌گرایی و جدایی‌طلبی ندهد، و حمایت و ترویج از لهجه‌های محلی و زبان‌های خارجی به قصد تضعیف زبان فارسی دری نکند. خلاصه آنکه این کتاب‌ها و رسالات باید منزّه باشد از روش‌های تفرقه‌آمیز و سیاست‌های فتنه‌انگیز، چه به‌طور مرموز و چه علنی مخصوصاً نباید آلوده باشد به اغراض سیاسی خارجی در لفافه پژوهش تاریخی، نژادی یا ادبی و فرهنگی و ایران‌شناسی.

کتب تاریخی و ادبی عالمانه خارجی که از عربی و ترکی و فرنگی و روسی به فارسی ترجمه می‌شود اگر دارای هر دو جنبه از سود و زیان باشد باید قسمت سودمند آنها ترجمه شود. قسمت زیان‌بخش اگر ترجمه شود باید به قصد مبارزه و مقابله عالمانه با آن باشد نه جاهلانه، زیرا گفته منطقی ممکن است مؤثر باشد، نه شانناژ و هوچی‌گری. این بنیاد در انتشارات خود باید در هر حال از دروغ و ناسزا پرهیز کند. به گفته نظامی گنجوی:

چون‌توان راستی را درج کردن دروغی را نباید خرج کردن

برای چاپ و انتشار کتب و رسالات نه تنها هزینه و حق‌الزحمه نمی‌خواهیم، بلکه به سبب اهمیت فوق‌العاده سودمند بودن کتاب، جایزه نیز می‌پردازیم. این بنیاد در چاپ و انتشار کتاب‌های خود به‌طور مسلم ضرر مادی دارد، زیرا کمتر از ارزش تمام شدن از کاغذ و چاپ و غیره از راه فروش درآمد دارد. شاید بعضی تصور کنند که کار ما شبیه به معامله مرحوم ملانصرالدین باشد که تخم مرغ می‌خرد دانه‌ای دو شاهی، می‌پخت و رنگ می‌کرد و می‌فروخت یک شاهی! عقیده ما بر این است که اگر در این سود، ضرر مادی و مالی می‌کنیم سود معنوی که منظور ماست می‌بریم، و آن اینکه عقیده خود را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران است رواج می‌دهیم. این زبان را به حساب مصارف وقف در راه ایده‌آل و هدف ملی خود محسوب می‌داریم. برای اطلاعات و توضیحات بیشتر لطفاً به تکمله منتشرشده در ابتدای کتاب‌های این بنیاد که اضافات و تفاوت‌هایی با هم دارد توجه فرمایید.



فهرست

زبان فارسی در حوزه‌های جغرافیایی ایران بزرگ.....	۱۵
شناخت و ارزیابی دوره‌ها و حوزه‌های جغرافیایی متن‌های کهن و قدیم فارسی بر پایه آگاهی از دانش گونه‌شناسی و گویش‌شناسی.....	۲۷
گونه‌شناسی ترجمه‌ها و ترجمه - تفسیرهای قرآن به زبان فارسی.....	۳۱
الف. گونه فارسی فرارودی (ماوراءالنهری).....	۳۳
ب. گونه سیستانی.....	۴۲
ج. گونه مرکزی (رازی).....	۵۰
د. گونه هروی.....	۶۹
سیستان قدیم.....	۸۷
جغرافیای تاریخی سیستان.....	۸۸
اوضاع اجتماعی و سیاسی سیستان.....	۸۹
سیستان پس از اسلام.....	۹۰
زردشتیان و دین اسلام.....	۹۲
مذاهب و نحله‌ها و فرقه‌های گوناگون در سیستان قدیم.....	۹۵
خوارج.....	۹۵
نگرش و بنیان‌های عقیدتی خوارج.....	۹۶
چگونگی شکل‌گیری گروه‌های خارجی.....	۹۸
اسماعیلیه.....	۱۰۰
آراء و عقاید اسماعیلیان.....	۱۰۲
شعوبیه.....	۱۰۲
عیاران.....	۱۰۳
مطوّعه.....	۱۰۳
غلاة (غالیان).....	۱۰۳

۱۰۴	قیام‌ها و سرکشی‌ها در سیستان
۱۰۵	یعقوب لیث
۱۰۷	زبان فارسی در سیستان قدیم
۱۱۱	قرآن قدس و گونه‌زبانی آن
۱۱۲	الف: شباهت‌های واژگانی قرآن قدس با شماری از متن‌های کهن و قدیم فارسی
۱۲۲	ب: سنجش با فارسی میانه (پهلوی)
۱۵۹	قرآن قدس و گویش‌های زبان فارسی
۱۷۱	ویژگی‌های زبانی، آوایی و نگارشی ترجمه قرآن قدس
۱۹۳	نمایه واژه‌های فارسی و قرآنی
۱۹۵	نمایه فارسی - قرآنی
۵۳۷	نمایه قرآنی - فارسی
۷۸۵	کتابنامه

زبان فارسی در حوزه‌های جغرافیایی ایران بزرگ

زبان فارسی در دوره‌های نخستین پس از اسلام آن چنان در هاله‌ی ابهام و ناشناختگی است که پس از گذشت قرن‌ها و پژوهش‌های بسیار، هنوز همان تاریکی بر آن چیره است و آگاهی چندانی از تاریخ زبان و چگونگی شکل‌گیری گونه‌ها و گویش‌های گوناگون این زبان در حوزه‌های پرشمار جغرافیایی گستره‌ی ایران بزرگ در دست نیست؛ و به گونه‌ای درست و روشن نمی‌دانیم که شاخه‌ی زبان‌های ایرانی میانه‌ی شرقی و غربی و زبان فارسی میانه (پهلوی) در چه سده و روزگاری با فارسی نوین و عربی پیونده خورده، هم چنانکه نمی‌دانیم چه‌سان و در کدامین روزگار زبان و نگارش فارسی نوپدیدار شده است.^۱

هنگامی که اعراب به ایران رسیدند، خویشان را با نظام گسترده‌ای در زمینه‌های اداری و دیوانی رو به رو دیدند، چار و ناچار خود را ناگزیر یافتند تا کشور را بر همان شیوه‌ی دیوانی گذشته اداره کنند^۲ و چنان‌که نوشته‌اند تا اواخر خلافت هشام بن عبدالملک (۱۵۰-۱۲۵ هجری) همان آیین اداری ساسانی دوام داشت. گسترش روزافزون سرزمین‌های خلافت و حکومت اسلامی، تداوم و استقرار زبان عربی را به همراه آورد. دیوان‌ها کم‌کم به عربی گردانیده شد و عربی زبان دانش و دین و حکومت گردید.^۳

دانشمندان ایرانی در فراهم آوردن لغت عرب در قالب قاموس‌ها و فرهنگنامه‌های عربی و به سامان رساندن داشته‌های زبانی و فرهنگی اعراب در سده‌های نخستین هجری کوشش بسیار داشتند. برپایه‌ی همین تلاش‌های ایرانیان بود که بسیاری از متون علمی یونانی به زبان عربی برگردانده می‌شود^۴ و کار تألیف بسیاری از کتاب‌ها به زبان عربی بالا می‌گیرد.^۵

۱. جایگزینی زبانی به جای زبانی دیگر به تدریج و با گذشت روزگار انجام می‌پذیرد. فارسی میانه و زبان دری نیز از این قاعده جدا نیست. برای آگاهی از نظریه‌های مختلف درباره‌ی چگونگی پیدایش و روزگار فارسی دری بنگرید به: تاریخ زبان فارسی، ج ۲/ ص ۲۱-۱۱؛ تکوین زبان فارسی، ص ۲۸-۲۱؛ تاریخ ادبیات فارسی، ج ۱/ ص ۱۵۷؛ سبک‌شناسی، ج ۱/ ص ۲۵-۱۹؛ زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی؛ برهان قاطع، مقدمه، ص ۲۵؛ میراث ایران، ص ۲۸۵.

۲. مقدمه ابن خلدون، ج ۱/ ص ۴۸۲.

۳. تا زمان حجاج (متوفی ۹۵ هـ) که از سوی خلیفه‌ی اموی عبدالملک بن مروان (خلافت ۸۶-۹۵ هـ) حکومت «عراق و مشرق» را داشت (سال ۹۵-۹۷ هـ) دیوان به زبان فارسی بود. در سال ۷۵ هجری به دستور حجاج دبیر او صالح بن عبدالرحمن، دیوان عراق را از فارسی به عربی گردانید. (کتاب الوزراء والکتاب، ص ۶۸). با اینکه در عصر اموی خراسان و عراق از نظر اداری تابع حکومت واحد بود ولی به نظر می‌رسد که دستور حجاج درباره‌ی نقل دیوان‌ها فقط منحصر به عراق بوده است، و در خراسان چنانکه از گفته‌ی جهشیاری در جای دیگر (ص ۱۰۰) برمی‌آید مدت‌ها پس از آن نیز دیوان‌ها به فارسی باقی مانده بوده است تا آنکه در عهد خلافت هشام بن عبدالملک (به سال ۱۲۴ هـ) یوسف بن عمر (متوفی ۱۲۶ هـ) حاکم عراق و مشرق به نصر بن سیار، نائب خود در خراسان، دستور داد تا دیوان‌ها را به عربی نقل کند و اسحاق بن ظلیق از نزدیکان نصر بن سیار برای نخستین بار دواوین خراسان را از فارسی به عربی گردانید. نیز بنگرید: تاریخ بخارا، حواشی و تعلیقات، ص ۲۴۸.

۴. الفهرست، ص ۴۷۷-۴۳۴؛ بنگرید به: انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، ص ۳۷۲-۲۴۱.

۵. ضحی‌الاسلام، ج ۲/ ص ۱۵-۱۳؛ تاریخ الادب العربی، شوقی ضیف، ج ۳/ ص ۱۰۹، ۹۸؛ علم و تمدن در اسلام، ص ۱۹۴-۱۴۷؛ تاریخ نجوم اسلامی، ص ۲۶۷، ۲۲۴؛ فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی، ص ۱۴۵، (در این کتاب از آغاز تا پایان به جنبه‌های گوناگون چیرگی ایرانیان در فرهنگ و علم می‌توان آشنا شد)؛ جزیه در اسلام، ص ۲۴.

با وجود دیوانی شدن زبان عربی، زبان‌ها و گونه‌ها و گویش‌های ایرانی، ضمن تأثیر در زبان عربی و اثرپذیری از آن، هم‌چنان راه خویش را ادامه داده‌اند.

پس از مرحله استقرار زبان عربی در مقام زبان دیوانی حکومت اعراب و پذیرش خط و زبان عربی به جای خط پهلوی، روزگاری فرا می‌رسد که از گسترش کارایی زبان فارسی حکایت می‌کند. در این گردش و گرایش، چندین عامل چشمگیر دیده می‌شود که در ساخت و پرداخت و نمود و نمودن زبان فارسی نوین، آشکار است:

۱. فارسی میانه (پهلوی) و عناصری از برخی از زبان‌های ایرانی پیش از اسلام

۲. گونه‌ها و گویش‌های و شاخه‌هایی از زبان‌های ایرانی میانه شرقی و غربی

۳. زبان عربی

پیدایش و پای‌گیری یک حکومت یا مرکزیت سیاسی در ایران، در پی سرکشی‌ها و قیام‌ها، در روند شکل‌یابی زبان فارسی نوین اثرگذاری گسترده‌ای دارد و به هر حال زبانی که شکل می‌گیرد آمیزه‌ای از سه عاملی است که در بالا آورده شد تا بتواند به نیازهای معنوی و مادی جامعه از نگاه زبانی و تکامل فرهنگی آن زبان پاسخ‌گو باشد.

زبانی که در میان مردم خراسان و ماوراءالنهر رواج داشته، فارسی دری یا فارسی یا دری نامیده شده است و آثار کهن فارسی از رودکی گرفته تا ترجمه تفسیر طبری و اشعار و نوشته‌های ناصر خسرو و سنایی، همه و همه را نوشته‌ها و سروده‌هایی می‌دانند برگرفته از زبان فارسی دری، و چون این آثار بیشتر در خراسان بزرگ و به زبان مردم آن سامان نوشته شده، زبان و هنجار نوشتن آنها به شیوه خراسانی شهرت یافته است، بی‌آنکه کمترین نگرشی به ناهم‌گونی‌های زبانی گونه‌ها و گویش‌های این زبان در حوزه‌های گوناگون جغرافیایی خراسان بزرگ و یا کوچک‌ترین اشاره‌ای به اثرپذیری این گونه‌های زبانی و گویش‌های آن، از زبان‌های باستانی و یا زبان‌های شاخه‌های ایرانی میانه شرقی یا غربی داشته باشند.

پژوهش در هر یک از این متن‌های کهن و قدیم فارسی، نشان می‌دهد که برخی از این نوشته‌ها از ویژگی‌های واژگانی و آوایی و گاه ساختاری (صرفی و نحوی) و ویژه‌ای بهره‌ورند که بی‌گمان این ویژگی‌ها و ناهم‌خوانی‌ها به دلیل بهره‌وری از دیگر زبان‌های ایرانی است. واژه‌های رودکی در همان هزار و اند بیستی که از او برجای مانده یا به او منسوب شده است، با واژگان شاعران و نویسندگان هم‌روزگارش که در حوزه‌های جغرافیایی دیگری می‌زیسته‌اند، ناهم‌خوانی‌های فراوان دارد. واژه‌های بسیاری در سروده‌های رودکی یافت می‌شود که در بسیاری از آثار سده چهارم کمتر دیده شده است: ایفده سری (ص ۶۸)؛ پچخیزیدن (ص ۱۱۱)؛ ریژ (ص ۴۶)؛ ژخ (ص ۷۲)؛ غاش (ص ۸۹)؛ غراشیده (ص ۵۶)؛ فژاک (ص ۱۰۹)؛ کروه دندان (ص ۴۷)؛ مجرگ (ص ۵۷)^۱ و ده‌ها واژه دیگر که یا نمی‌شناسیم و یا از ضبط درست آنها آگاهی نداریم. هم‌چنانکه در سروده‌های شاعران هم‌عصر رودکی و حماسه بزرگ فردوسی و دیوان فرخی و عنصری هم این ناهم‌گونی واژگانی و ساختاری و آوایی را بسیار می‌توان دید.

شعرها و نوشته‌های ناصر خسرو با اینکه حدود پنجاه سال پس از فردوسی و فرخی سروده یا نوشته شده‌اند از واژگان متفاوتی، در سنجش با سرایندگان پیش از وی، برخوردار است. بسیاری از واژه‌هایی که در شعر ناصر خسرو دیده می‌شود، در متن‌های دیگر آن روزگار کمتر دیده شده است: آجاردن (ص ۲۰۳)؛ برخمیدن، فرخمیدن (ص ۱۷۷، ۲۷۷، ۲۵۹)؛ بیرون چلیدن (ص ۲۸۸، ۱۹۳)؛ پرتافتن (ص ۵)؛ جواز، جوازی (ص ۴۲۷)؛ ژاژیدن (ص ۱۷۸)؛ سران (ص ۲۹۰)؛

کوبین (ص ۸۹، ۳۹۲)؛ ماله (ص ۴۷۲)؛ نگاله (ص ۴۱۶)؛ هالیدن (ص ۴۳)؛ هنجن (ص ۳۶)^۱.

درخور گفتن است که ما می‌توانیم ناهم‌خوانی‌های واژگانی بسیاری میان سروده‌های ناصر خسرو قبادیانی و نوشته‌های نویسنده و شاعر هم‌روزگارش، خواجه عبدالله انصاری، ببینیم.

ناصر خسرو (۴۸۱-۳۹۴ هـ) و خواجه عبدالله (۴۸۱-۳۹۴ هـ) هر دو در نواحی شمال شرق فلات ایران و در حوزه افغانستان امروز می‌زیسته‌اند. ناصر خسرو پانزده سال از عمر خویش را در سرزمین یمگان از توابع بدخشان گذرانده است: «پانزده سال بر آمد که به یمگان» (دیوان / ۱۹۵) و خواجه عبدالله انصاری هروی، همان‌گونه که از نامش برمی‌آید، اهل هرات بوده است.^۲

بر پایه پژوهش‌ها و بررسی‌هایی که در زبان این دو سراینده و نویسنده توانمند داشته‌ایم، دریافته‌ایم که ناهم‌خوانی‌های واژگانی و ساختاری و آوایی در زبان این دو بدان اندازه است که می‌توان به جرأت گفت که هرکدام از این دو سراینده و نویسنده نام‌آشنا، از دو گویش فارسی سخت متفاوت با یکدیگر برخوردارند.

نمونه‌هایی از واژگان ویژه در قصیده‌های ناصر خسرو را با هم می‌بینیم:

آگنش: لایه‌ای از پنبه یا پشم که میان رویه و آستر لباس را با آن پر کنند.

چون راست بود خوب نماید سخن

در خوب جامه خوب شود آگنش (دیوان ناصر خسرو / ۴۴۱)

آهون: سوراخ و حفره‌ای نقب‌گونه که در زیر زمین می‌کنند.

بر راه خلق سوی دگر عالم

یکی رباط یا یکی آهونی (همان / ۳۸۱)

ابکاره: مزرعه.

چو ورزه به ابکاره بیرون شود

یکی نان بگیرد به زیر بغل (همان / ۴۶۲)

استم / استیم: خون و چرکی که در جراحت جمع می‌شود.

از دروغ تست در جانم درین

وز ستم تست ریشم پر ستم (همان / ۱۹۵)

اوستام: آستانه خانه.

اندر جهان تهی‌تر ازان نیست خانه‌ای

کز وام کرد مرد درو فرش و اوستام (همان / ۵۶)

برون چلیدن: بیرون رفتن، دور شدن و کناره گرفتن.

چون ز ستوری به مردمی نشوی

ای پسر، و از خری برون نچلی (همان / ۲۸۸)

۱. دیوان ناصر خسرو. ۲. یمگان از توابع بدخشان است و در شمال شرقی افغانستان امروز و هرات در غرب افغانستان امروز، واقع شده است.

برهودن / پرهودن: سوزاندن.

چو نرم گویم با تو مرا درشت مگو
مسوز دست جز آن را که مر ترا برهود (همان / ۳۲)

برینه: کارد.

وزین بد خو ببر از پیش آنک او
نهد بر سینه ت آن ناخوش برینه (همان / ۳۵۳)

بریه: فریه، نفرین، لعنت.

دزدی طژار ببردت ز راه
بریه بر آن خائن طژار کن (همان / ۲۱۴)

بستار: پای بند، گرفتار.

عروة الوثقی حقیقت عهد فرزندان تست
شیفته ست آن کس که او در عهدشان بستار نیست (همان / ۳۱۴)

پاتره: دف و دایره.

خوابت همی ببرد، من انگشت ازان زدم
پیش تو بر کناره خوش بانگ پاتره (همان / ۲۶۹)

پخسیدن: پژمردن از غم، گداختن و ذوب شدن.

اگر زری نکنند کار بر تو آن آتش
وگر مسی به عنا تا ابد همی پخسی (همان / ۳۶۳)

پرنون: دیبای منقش، پرنیان.

گرچه ز پشم اند هر دو، هرگز بوده ست
سوی تو، ای دوربین، پلاس چو پرنون؟ (همان / ۴۹۱)

پرهون: حصار، دیوار.

گوهر دین چون در این خزینه نهادی
روزن و پرهون رو تو سخت کن اکنون (همان / ۹)

پنگره: لالایی.

تو خفته ای خوش ای پسر و چرخ روز و شب
همواره می کنند به بالینت پنگره (همان / ۲۶۹)

چغاز: زن بد زبان، سلیطه.

چون چغر گشت بنا گوش چو سیسنبر تو
چند نازی پس این پیرزن زشت چغاز؟ (همان / ۱۱۱)

فرخمیدن: بافتن، برساختن، سر هم کردن.

افسوس نیاید ترا از این کار
بر خویشتن این رازها مفرخم (همان / ۲۷۷)

کشکله: نوعی پای افزار و کفش.

پای پاکیزه برهنه به بسی

چون به پا اندر دریده کشکله (همان / ۲۸۱)

اکنون نمونه‌هایی از واژگان کاربردی در کتاب *طبقات الصوفیه* از تقریرات خواجه عبدالله انصاری را با هم می‌بینیم:

آنو / انو: آنجا.

حق ایدرست یا عارف انو است، یافت درست است، تفسیر بروست. (*طبقات الصوفیه* / ۲۴۹)

اندمیدن: حسرت خوردن.

مرد همواره به اول کار خود می‌گردد و به آن می‌اندمد و آن خوشی‌ها باز می‌خواهد. (همان / ۱۷۱)

بچلو: ناپاک.

خیر نساج را پس مرگ به خواب دیدند، گفتند: حال تو؟ گفت ترا با زین چه کار؟! ازین دنیای بچلوی شما باری

برستم. (همان / ۲۰۸)

پدیس دادن: وعده و وعید دادن، عهد و پیمان بستن.

سهل تستری گوید که: الله پدید آورد خلق را به کرم، آنگاه فرمان داد به رحمت، آنگاه پدیس داد به تفصیل

ریاضات. (همان / ۲۲۵)

خویسه: مناقشه.

بوعبدالله خفیف را هنگامی با شیخ موسی عمران جیرفتی خویسه افتیده بود. (همان / ۴۸۴)

ژکه: نقطه.

وی حرف آورد که ژکه یکی دارد و نیز در زیر دارد، ذکر زیر بودن تواضع و خضوع است. (همان / ۳۳۴)

فاندن: پاشیدن، پراکندن.

وی شلوار باز کرد و بول کردن آغاز کرد و می‌فاند تا همه جامه‌های ایشان پلید گشت و آن خود. (همان / ۴۸۵)

فروکلاندن: برافشاندن، تکاندن.

وی برخاست و سجاده فرو کلاند و آن سیم‌ها بریخت در خاک و سنگ. (همان / ۳۵۹)

کامستن: خواستن، نزدیک بودن.

خرّاز کامستید که پیغمبر بودید از بزرگی، امام این کار اوست. (همان / ۲۵۴)

کویزیدن / گویزیدن: گنجیدن.

پنهان کردن غیب و اهل غیب از الله تعالی رحمت است، که آن در این جهان نکویزد. (همان / ۴۶۰)

شناخت چیست؟ چراغ که مولی به خودی خود فرا خفی تو دارد، کس و چیزی درین میان نکویزد. (همان / ۵۴۷)

گشنامار: گرسنگی.

در بادیه شدم به توکل، از آن اهل منازل هیچیز نخوردم و رع را، یک چشم من به روی فرو دوست از گشنامار. (همان / ۴۹۶)

گورفیدن: گرویدن.

کافر شدن به خود خانه گورفیدن است. (همان / ۵۴۵)

هسکیدن: خیره ماندن، دیدن بدون شناخت و آگاهی.

به ورمسکیدن و هسکیدن، معرفت او بنه توان شناخت و دید. (همان/ ۵۵۱)

درخور گفتن است که ناهم‌گونی واژگانی این دو سراینده و نویسنده بسیار افزون‌تر از آنست که آورده شد، در میان واژه‌های ویژه آنها کمتر می‌بینیم که حتی یکی از این دست واژه‌ها، در آثار این دو بزرگ هم عصر که هردو در حوزه جغرافیایی افغانستان امروزی می‌زیسته‌اند، به کار گرفته شده باشد.

هم‌چنانکه در شعر سنایی و عطار و انوری هم به واژه‌های بسیاری برمی‌خوریم که در شعر قوامی رازی و یا دیگر شاعران حوزه‌های مختلف جغرافیایی این سرزمین به چشم نمی‌خورد تا برسیم به مولانا که دنیای دیگری است و در زبان او واژه‌ها و ترکیب‌های نو و ناشناخته فراوان یافت می‌شود و پیداست که مولانا در همگی آثارش و شمس تبریزی در مقالات و بهاء‌ولد در معارف و افلاکی در مناقب و چند تن دیگر از اخلاف مولانا، واژگان و گاه ساخت‌های صرفی و نحوی متفاوتی را به کار می‌برده‌اند که با ویژگی‌های زبانی گویندگان و نویسندگان پیش از آنها که در حوزه خراسان بزرگ می‌زیسته‌اند، ناهم‌گونی‌های بسیار دارد. در نثر فارسی هم به همان اندازه که در شعر، ناهم‌گونی واژگانی و گاه صرفی و نحوی در زبان نویسنده‌ای با نویسنده دیگر آشکار است. تاریخ بیهقی نثری متفاوت از نثر سیاست‌نامه دارد و واژگان و شیوه نوشتن طبقات‌الصفویه حتی با تذکرة الاولیاء ناهم‌خوانی‌های فراوان دارد، هم‌چنانکه ویژگی‌های لغوی و نحوی و آوایی زبان اسرارالتوحید با طبقات‌الصفویه اختلاف‌های گسترده‌ای دارد. کلیله و دمنه نصرالله منشی از لونی دیگر است و تفاوت‌های صرفی و نحوی آن حتی با کلیله و دمنه معاصرش، داستان‌های بیدپای از محمدبن عبدالله بخاری بسیار است. این ناهم‌گونی‌های واژگانی و گاه ساختاری و نحوی و آوایی زبان متن‌های فارسی نشان می‌دهد که شمار بسیاری از نویسندگان و سرایندگان زبان فارسی در شماری از نوشته‌های کهن و قدیم به‌ویژه ترجمه‌های قرآن، از گونه‌ها و گویش‌های حوزه زبانی خویش نیز بهره می‌برده‌اند؛ با این تفاوت که در متن‌ها و اثرهای ادبی فارسی که در روند تکامل به سوی استقرار زبان معیار حرکت می‌کرده‌اند، همانند شاهنامه فردوسی و تاریخ بیهقی و شعرهای فرخی و عنصری و سنایی و عطار، این ناهم‌خوانی‌ها و ناهم‌گونی‌های واژگانی و صرفی و نحوی، بسیار کمتر از متن‌ها و آثار غیر ادبی است که کاربرد و تلفظ واژه‌های آنها بیشتر به حوزه جغرافیایی خاصی محدود بوده است؛ مانند ترجمه‌ها و تفسیرهای قرآن^۱ و حدیث^۲ و متون فقهی^۳ و بسیاری از فرهنگ‌نامه‌های عربی - فارسی^۴ و برخی داستان‌ها^۵ و متن‌های علمی^۶.

چنین به نظر می‌رسد که زبان متن‌های ادبی، در جریان حرکتی تکاملی قرار گرفته بوده‌اند که بیشتر در جهت استقرار زبان معیار پیش می‌رفته و اندک اندک از به کار گرفتن زبان گفتاری در نوشته‌ها کاسته شده است و در نتیجه تأثیرگذاری واژه‌های گونه‌ای و گویشی در آنها کمتر دیده می‌شود.

باید افزود در همه متن‌هایی که از گونه‌ها و گویش‌های متفاوتی تأثیر پذیرفته‌اند، زبان فارسی به عنوان پایه و بنیاد، حاکم و غالب است و می‌توان گفت که حرکت زبان فارسی از آغاز به رودی بزرگ می‌ماند که گاه نه‌رهایی

۱. ترجمه تفسیر طبری، ترجمه کشف الاسرار، تفسیر سوره‌آبادی، تفسیر نسفی، تفسیر شنقشی و ترجمه قرآن موزه پارس، تفسیر قرآن مجید «کمبریج».

۲. از این دست کتب حدیث می‌توان شرح فارسی شهاب‌الاحبار و ترک‌الاطناب را نام برد.

۳. ترجمه‌النهاییه شیخ طوسی و پاره‌ای دیگر از کتاب‌های فقهی.

۴. مقدمه‌الادب، البلغة، تکملة الاصناف، الشامی فی الاسامی.

۵. سمک عتار و حمزه‌نامه.

۶. الانبیه، هدایة المتعلمین، ذخیره خوارزمشاهی.

بدان پیوسته و گاه نهرهایی از آن جدا شده است. برخی از این نهرها به جویچه‌هایی بدل شده و پاره‌ای به ریگ نشسته تا اینکه در قرن هفتم به زبان مدرسه انجامیده است.^۱

شوربختانه در هیچ دوره‌ای از تاریخ ما، در راه ثبت و ضبط مستقل زبان‌ها و گونه‌ها و گویش‌های ایرانی - فارسی چندان کوششی بایسته و پژوهشی درخور و شایسته، انجام نگرفته است؛ از این روی از چگونگی و چستی گونه‌ها و گویش‌های پرشماری که در حوزه‌های جغرافیایی ایران بزرگ از دورترین روزگار تا امروز کاربرد داشته‌اند، آگاهی درستی در دست نداریم و تنها نشانه‌هایی از آنها را در پاره‌ای از فرهنگ‌نامه‌ها و نوشته‌های کهن و قدیم می‌توان یافت و حال آنکه در زبان عربی از همان روزگار استقرار حکومت اعراب، شمار بسیاری از ایرانیان در همان سده‌های نخستین، به فراهم آوردن لهجه‌های گوناگون آن پرداختند و لهجه‌های عربی را فراهم آوردند و از این رهگذر زبان عربی توانست توش و توان گسترده‌ای پیدا کند.^۲

ناهماهنگی زبانی یعنی ناهمخوانی‌های واژگانی و ساختاری و آوایی، در ترجمه‌های مختلفی که از قرآن در دست است، آشکارتر و روشن‌تر جلوه‌گر می‌شود. مترجمی که با بیم و امید و ایمان و اعتقاد به ترجمه دقیق، با دقتی وسواس‌گونه، قرآن را به فارسی برمی‌گرداند یا به انگیزه ایمان و باور خویش و یا به خواهش و فرمان امیر یا سلطانی، به این کار دست یازیده است؛ در هر دو صورت کوشش او این بوده است تا بر پایه ذوق و سلیقه و دریافت و برداشت خود بتواند نزدیک‌ترین واژه را از گونه و گویش زبانی خویش که با مفهوم و مضمون لغت قرآنی هم‌خوانی دارد، برگزیند تا مردمی که در حوزه زبانی او زندگی می‌کنند بتوانند به آسانی از این ترجمه بهره ببرند؛ از این روی بیشترین ناهمگونی متن‌های فارسی را در این ترجمه‌ها، که بی‌گمان از گونه‌ها و گویش‌های متفاوت اثرپذیری دارند، می‌توان دید.

زبان یا گونه زبانی و گویشی که در ترجمه تفسیر طبری به کار گرفته شده است، با گونه زبانی تفسیر سورآبادی و کشف‌الاسرار اختلاف‌های فراوانی دارد و در ترجمه ابوالفتح رازی دامنه این ناهمخوانی‌ها گسترده‌تر می‌شود و گونه زبانی تفسیر نسفی نه با ترجمه تفسیر طبری و سورآبادی و کشف‌الاسرار هم‌خوان است و نه با ترجمه تاج‌التراجم. در هر ترجمه‌ای از این قرآن‌ها، حتی در یک یا چند سوره آن، چندین و چند واژه خاص به کار رفته است که هریک می‌تواند با یکی از گونه‌ها و گویش‌های زبان فارسی پیوند داشته باشد.

از آنجا که در این پیش‌گفتار، نشان دادن نمونه‌هایی جامع از تنوع واژگانی و ساختاری و آوایی ترجمه‌ها و تفسیرها و فرهنگ‌نامه‌های کهن و قدیم فارسی - قرآنی میسر نیست، تنها به چند نمونه از واژه‌های ناشناخته در برخی از ترجمه‌ها و تفسیرهای قرآن اشاره می‌شود.

این واژه‌ها در تفسیر قرآن پاک آمده است و در متن‌های دیگر کمتر دیده شده است: اسکرد (ص ۲۹)؛ پشتگان (ص ۸۶)؛ سریاکان (ص ۲۵)؛ شکروفان (ص ۸۷)؛ وایشاواندن (ص ۹۴)؛ یوبه‌گاه و یوبیان (ص ۸۹).

و در تفسیر شفقشی شماری از واژه‌های بسیار نادر دیده می‌شود: اخگلا (ص ۱۹۷، ۱۸۵)؛ بخترا داشتن (ص ۱۹۲)؛ بن بسند کردن (ص ۲۱۱)؛ چشم رُزد (ص ۲۳۶)؛ خشگوانی (ص ۱۸۷)؛ دیوگلوچی (ص ۵۸)؛ زوجنده (ص ۱۱۳)؛ کوزاموز (ص ۱۹۱)؛ ناشگهان (ص ۱۷۳)؛ وص وص کردن (ص ۲۱۶).

۱. بنگرید به: از چیزهای دیگر، ص ۱۳۵. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲ / ص ۲۳۱، ۲۴۹، ۳۲۷.

۲. تاریخ‌الادب العربی، ج ۳ / ص ۲۵۷، ۲۵۲؛ ضحی‌الاسلام، ج ۲ / ص ۲۵۷، ۲۵۲؛ مقدمه لغت‌نامه دهخدا، «تدوین لغت تازی به وسیله ایرانیان»، ص ۲۴۱؛ تاریخ ادبیات عرب، ص ۱۴۷، ۱۴۴.

و در ترجمه قرآن موزه پارس چنین واژه‌هایی آمده است: باویده (ص ۲۱۹)، پرموسیدن (ص ۲۴۳، ۳۰۳)، چرب آسا^۱ (ص ۵۲، ۳۲۱)؛ سردوانی کردن (ص ۶)؛ هیناب (ص ۱۷۲).

برای آنکه این اختلاف‌ها بهتر نشان داده شود، شماری از لغات قرآنی را با برابرپادهای فارسی آنها، از ترجمه‌های گوناگون قرآن می‌آوریم:

أَتَرَفْنَاهُمْ / وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِلقاءِ الْآخِرَةِ وَأَتَرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (مؤمنون ۳۳)

رادمست کردیمشان (ترجمه تفسیر طبری، ج ۴ / ۱۰۷۳)؛ کامکاری دادیمشان (همان، ج ۴ / ۱۰۷۳ حاشیه)؛ ایشانرا در فراخی و نعمت داشتیم (کشف‌الاسرار، ج ۶ / ۴۲۸)؛ کامرانی داده بودیم ایشانرا (ترجمه و قصه‌های قرآن / ۶۸۸)؛ نعمت دادیم آنها را (تفسیر ابوالفتوح، ج ۱۴ / ۱۸)؛ به‌ناز پروردیمشان (ترجمه‌ای فارسی از قرآن مجید / ۱۷۶)؛ نعمت دادیم ایشانرا (قرآن شماره ۱۸۵۶)؛ مال‌های بسیارشان داده بودیم تا نازمین و انبارده گشته بودند (تفسیری بر عشری از قرآن مجید / ۲۹۵)؛ رای‌مست کردیم ایشانرا (ترجمه قرآن موزه پارس / ۵۹)؛ دادیم‌شان تن آسانی (تفسیر نسفی / ۶۴۸).

إِخْتِلَافٍ / إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ (بقره ۱۶۴)

آمد شد (ترجمه تفسیر طبری، ج ۱ / ۱۱۳)؛ شد آمد (کشف‌الاسرار، ج ۱ / ۴۳۱)؛ آمدن و شدن (تفسیر شنقشی / ۲۹)؛ برافروند (م. برافروند) (تفسیر نسفی / ۵۱)؛ شد و آمد (ترجمه و قصه‌های قرآن / ۲۷)؛ آمد و شد (تفسیر ابوالفتوح، ج ۲ / ۲۶۴)؛ برافروند شدن (تفسیر نسفی / ۵۱)؛ آمدشد کردن (ترجمه‌ای فارسی از قرآن مجید / ۱۷)؛ فاوایی (تفسیر سورآبادی، ج ۱ / ۱۴۳)

أَعِيدُهَا / وَإِنِّي أَعِيدُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (آل عمران ۳۶)

بازداشت خواهم او را (ترجمه تفسیر طبری، ج ۱ / ۲۰۴)؛ پناه گیرم و بازداشت خواهم او را (تفسیر سورآبادی، ج ۱ / ۲۷۶)؛ او را به زنهار می‌سبارم (کشف‌الاسرار، ج ۲ / ۹۶)؛ پناه او دهم (تفسیر ابوالفتوح، ج ۴ / ۲۸۹)؛ واداشت خواهم او را (ترجمه قرآن ری / ۵۰)؛ نگاه داشت می‌خواهم ورا آی مریم را ۹؛ می‌اندخسانم او را (قرآن شماره ۲۰۶۴)؛ تفسیر نسفی / ۱۰۸)؛ می‌اندخسانمش (قرآن شماره ۹۹۹).

أَلَدُ الْخِصَامِ / وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُ الْخِصَامِ (بقره ۲۰۴)

سخت خصومت (ترجمه تفسیر طبری، ج ۱ / ۱۳۲)؛ تفسیر ابوالفتوح، ج ۳ / ۱۴۲)؛ پیچان است جنگ جوی ستیزه‌کش (کشف‌الاسرار، ج ۱ / ۵۴۷)؛ سخت‌پیکار (ترجمه و قصه‌های قرآن / ۳۴)؛ پیکارکش‌ترین همه پیکارکنان (تفسیر سورآبادی، ج ۱ / ۱۷۶)؛ سخت لجوج، آویزگن، بزرجوی (تفسیر شنقشی / ۴۰)؛ سخت خصومت‌تر در پیکار کردن یا سخت‌پیکارتر خصومت‌کنندگان (لسان‌التنزیل / ۲۱۰)؛ سخت‌آویز در خصومت و دعوی (تفسیر نسفی / ۶۵).

بَطْرًا / وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ (انفال ۴۷)

دانگی (ترجمه تفسیر طبری، ج ۳ / ۵۸۵)؛ بهنبارده (م. بهسارده)، بیانباده (م. ماسان‌ده)، نشاط‌گرفته (ترجمه تفسیر طبری، ج ۳ / ۵۸۵ حاشیه)؛ با طغیان نعمت (کشف‌الاسرار، ج ۴ / ۵۰)؛ به دنه (ترجمه و قصه‌های قرآن / ۲۹۸)؛ تفسیر سورآبادی، ج ۲ / ۸۹۴)؛ دَنَه گرفتگان (تفسیر ابوالفتوح، ج ۹ / ۱۱۲)؛ فیریدگی (ترجمه‌ای فارسی از قرآن مجید / ۹۶)؛ دنه گرفتن (قرآن شماره ۱۸۵۶)؛ به طریق طغیان (تفسیر نسفی / ۳۴۷)؛ رای‌مستی (تفسیر شنقشی / ۲۱۹)؛ فیرندگی (لسان‌التنزیل / ۱۷۵).

بَطِرْتُ / وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِكَ بَطِرْتُ مَعِشَتَهَا (قصص ۵۸)

۱. این واژه را در متن کتاب «جرباسا» و «جدباسا» آورده‌ام که درست نیست.

بینارده شدند (م. بیازده شدند) (ترجمه تفسیر طبری، ج ۵/ ۱۲۷۰)؛ بُری گرفته بودشان، همباردگی کردند (ترجمه تفسیر طبری، ج ۵/ ۱۲۷۰ حاشیه)؛ بطر گرفت (کشف الاسرار، ج ۷/ ۳۱۵)؛ دنه گرفته بودند (ترجمه و قصه‌های قرآن / ۷۸۲؛ تفسیر سورآبادی، ج ۳/ ۱۸۳۰)؛ دنه گرفته شد (تفسیر ابوالفتح، ج ۱۵/ ۱۲۳)؛ فیریده شدند (ترجمه‌ای فارسی از قرآن مجید / ۲۰۰)؛ بطر کردند (قرآن شماره ۱۸۵۶)؛ بزرگ منش شدند یعنی فیرنده و نسپاس (لسان‌التنزیل / ۱۰۹ و ۱۱۰)؛ انبارده شدند، ناسپاس شدند (الدرر فی الترحمان / ۱۳۴)؛ طاغی شدند (تفسیر نسفی / ۷۴۱)؛ رای مست گشتند (ترجمه موزه پارس / ۱۲۴)

الزَّاهِدِينَ / وَشَرُّهُ يَثْمَنُ بَحْسٍ دَرَاهِمَ مَغْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ (یوسف ۲۰)

زاهدان (ترجمه تفسیر طبری، ج ۳/ ۷۴۱)؛ ناکامان، دژکامان (ترجمه تفسیر طبری، ج ۳/ ۷۴۱ حاشیه)؛ سردبانان (ترجمه و قصه‌های قرآن / ۴۰۵)؛ بی‌رغبتان ناخواهنده‌گان (ترجمه‌ای فارسی از قرآن مجید / ۱۲۳)؛ راهبان (قرآن شماره ۱۸۵۶)؛ ناخواهندگان (لسان‌التنزیل / ۱۵۴)؛ دل‌سردان (الدرر فی الترحمان / ۱۵۹)

صَفْوَانٍ / فَكَلَهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ (بقره ۲۶۴)

سنگ سخت (تفسیر سورآبادی، ج ۱/ ۲۳۲)؛ سنگی خاره نرم (کشف الاسرار، ج ۱/ ۷۲۰)؛ سنگی نسوی (ترجمه قرآن ری / ۴۱)؛ سنگی لغز و سوده (لطائف‌التفسیر، ج ۱/ ۴۴۲)؛ سنگی املس پاکیزه (تفسیر بصائر، ج ۱/ ۲۵۲)؛ سنگ پاری شخشان لشین (قرآن شماره ۲۰۴۶)؛ سنگی نغز هموار لغز لغز (تفسیر نسفی / ۸۹)؛ سنگی نسوده (قرآن شماره ۱۱۴۴)؛ سنگ خاره و هموار (قرآن شماره ۶۶۵)؛ سنگ خاره املس (منهج‌الصادقین، ج ۲/ ۱۲۴)؛ سنگ خاره هموار (قرآن شماره ۳۶۵)؛ سنگی نسود (قرآن شماره ۲۰۵۳)؛ سنگی لشن (قرآن شماره ۲۰۶۴)؛ سنگی نُسو (قرآن شماره ۶۳۲)؛ سنگی سوده (قرآن شماره ۷۱۵)؛ سنگی سخت نغز (قرآن شماره ۱۸۴).

عُرْوِشَهَا / وَهِيَ خَاوِيَّةٌ عَلَى عُرْوِشِهَا (بقره ۲۵۹)

شنت‌های آن ۱؛ آسمانه آن (ترجمه تفسیر طبری، ج ۴/ ۱۰۵۹)؛ کازهای آن (تفسیر سورآبادی، ج ۱/ ۲۲۶)؛ قرآن شماره ۲۰۶۴)؛ سقف‌هایش (تفسیر ابوالفتح، ج ۴/ ۲)؛ وایج‌ه‌اء وی (قرآن شماره ۹۹۹)؛ سفد وی یعنی سقف وی (تفسیر نسفی / ۸۶)؛ سفدها خویش (قرآن شماره ۱۱۴۴)؛ آسمانه‌هاش (تفسیر شتقی / ۵۴)؛ سفدهای وی (قرآن شماره ۶۳۱).

فَخُورٍ / وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (حدید ۲۳)

خویشن‌ستای (ترجمه تفسیر طبری، ج ۸/ ۱۸۰۸)؛ نازنده (همان، ج ۸/ ۱۸۰۸ حاشیه)؛ ترجمه و قصه‌های قرآن / ۱۱۶۹)؛ تفسیر نسفی / ۱۰۲۹)؛ ترجمه‌ای فارسی از قرآن مجید / ۲۷۴، ال‌درر فی الترحمان / ۸۴)؛ فخر آورنده (تفسیر ابوالفتح، ج ۱۹/ ۶)؛ قرآن شماره ۱۸۵۶)؛ نازمین (ترجمه موزه پارس / ۳۲۳)؛ نیک‌نازنده (لسان‌التنزیل / ۶۶)؛ لاف‌زن، خویشن‌ستای (کشف الاسرار، ج ۹/ ۴۹۱).

مُتَرَفِّهِمْ / حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتَرَفِّهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجَارُونَ (مؤمنون ۶۴)

کامرانان (ترجمه تفسیر طبری، ج ۵/ ۱۰۸۰ حاشیه)؛ تفسیر سورآبادی، ج ۳/ ۱۶۴۶)؛ نازنینان (کشف الاسرار، ج ۶/ ۴۴۴)؛ دنه‌گرفتگان (ترجمه و قصه‌های قرآن / ۶۹۱)؛ منعمان (تفسیر ابوالفتح، ج ۱۴/ ۳۲)؛ قرآن شماره ۱۸۵۶)؛ به ناز پروردگان (ترجمه‌ای فارسی از قرآن مجید / ۱۷۷)؛ انباردگان، ناز پروردگان، گردن‌آوران (تفسیری بر عشری از قرآن مجید / ۳۰۵)؛ رای مستان (ترجمه موزه پارس / ۶۲).

مُتَرَفُّوْهَا / وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتَرَفُّوْهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أَمَّةٍ (زخرف ۲۳)
خودرایان (ترجمه تفسیر طبری، ج ۶/ ۱۶۵۸)؛ جهانداران و بطرگرفتگان (کشف الاسرار، ج ۵/ ۵۰).

مُتَرَفِّينَ / إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُتَرَفِّينَ (واقعه ۴۵)

به نعمت پروردگان (ترجمه تفسیر طبری، ج ۷/ ۱۷۹۸ حاشیه)؛ دندیدگان (ترجمه و قصه‌های قرآن / ۱۱۶۰)؛ منعمان و گردن‌کشان (کشف الاسرار، ج ۹/ ۴۳۹)

مُحْتَالٍ / وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (حدید ۲۳)

کژرونده (ترجمه تفسیر طبری، ج ۸ / ۱۸۰۸)؛ خرامان (کشف الاسرار، ج ۹ / ۴۹۱)؛ پشنده (ترجمه و قصه های قرآن / ۱۱۶۹)؛ کشنده، گردن کش (ترجمه و قصه های قرآن / ۱۱۶۹ حاشیه)؛ خرامنده (ترجمه ای فارسی از قرآن مجید / ۲۷۴، تفسیر نسفی / ۱۰۲۹؛ لسان التنزیل / ۶۶)؛ تکبرکننده (تفسیر ابوالفتوح، ج ۱۹ / ۶؛ قرآن شماره ۱۸۵۶)؛ به کشی رونده (الدرر فی الترجمان / ۸۴)؛ گشی (ترجمه موزة بارس / ۳۲۳).

مَعْرُوشَاتٍ / وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا (انعام ۱۴۱)

چسبیده (ترجمه تفسیر طبری، ج ۲ / ۴۶۱)؛ چفته آن بسته و کاز آن ساخته (کشف الاسرار، ج ۳ / ۵۰۳)؛ چفته بسته (ترجمه و قصه های قرآن / ۲۲۹؛ تفسیر ابوالفتوح، ج ۸ / ۶۰)؛ وایج کرده ها (ترجمه ای فارسی از قرآن مجید / ۷۷)؛ که چفته دارند (قرآن شماره ۱۸۵۶)؛ وارغ کرده (تفسیر نسفی / ۲۷۹)؛ چفته بسته شوشه های رزبروی ساخته (تفسیر شنقشی / ۱۶۳).

مُكَاءٍ / وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً (انفال ۳۵)

شستی به دهن (ترجمه تفسیر طبری، ج ۳ / ۵۸۲)؛ سواندن، بخشیدن یعنی دمیدن (همان، ج ۳ / ۵۸۲ حاشیه)؛ بخشیدن یعنی دمیدن (قرآن ۴)؛ صغیر زدن (کشف الاسرار، ج ۴ / ۴۰؛ قرآن شماره ۱۸۵۶)؛ بانگ و شوشست (ترجمه و قصه های قرآن / ۲۹۶)؛ صغیر (تفسیر ابوالفتوح، ج ۹ / ۸۲)؛ شغیلیدن (تفسیر سورآبادی، ج ۲ / ۸۸۸)؛ شخولیدن یعنی وش کردن (ترجمه ای فارسی از قرآن مجید / ۹۵)؛ شخولیدنی، و قبل وشت کردنی یعنی بانگ که از میان دو لب بیرون آید چون آواز سرنای (لسان التنزیل / ۱۷۴)؛ شخولیدن، یعنی بانگی که از میان دو لب آید چون آواز سُرَنی (الدرر فی الترجمان / ۱۶۵)؛ بشخُوا، وص وص کردن (تفسیر شنقشی / ۲۱۶)؛ بانگ کردن به دهان چون بانگ کردن مرغان (تفسیر نسفی / ۳۴۳)؛ شخیوه کردن (تفسیر مفردات قرآن / ۵۲).

يَبْحَثُ / فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ (مائده ۳۱)

رخشنده کند (ترجمه تفسیر طبری، ج ۲ / ۳۹۲)؛ همی کاوید، بازجست (همان، ج ۲ / ۳۹۲ حاشیه)؛ خاک برمی انگیزت (کشف الاسرار، ج ۳ / ۹۷)؛ واز بالالید (ترجمه و قصه های قرآن / ۱۷۲)؛ بکند (تفسیر ابوالفتوح، ج ۶ / ۳۳۴)؛ می کاوید (ترجمه ای فارسی از قرآن مجید / ۶۰؛ لسان التنزیل / ۱۸۷)؛ باز کاوید (الدرر فی الترجمان / ۱۷۲)؛ کاوید (تفسیر نسفی / ۲۱۴).

يَتَخَبَّطُهُ / الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ (بقره ۲۷۵)

بزند او را (ترجمه تفسیر طبری، ج ۱ / ۱۷۹)؛ فروکوبد او را (همان، ج ۱ / ۱۷۹ حاشیه)؛ زند او را به دست و پای خود (کشف الاسرار، ج ۱ / ۷۴۰)؛ فرو کوفته بود او را (ترجمه و قصه های قرآن / ۵۰)؛ گلوچیده بود او را (تفسیر سورآبادی، ج ۱ / ۲۴۲)؛ بزده باشد او را (تفسیر ابوالفتوح، ج ۴ / ۹۸)؛ تباه کندش (ترجمه ای فارسی از قرآن مجید / ۲۸)؛ فرو گیرد او را (قرآن شماره ۱۸۵۶)؛ گلوچیده بودش (تفسیر شنقشی / ۵۸).

يَظْهَرُوا / فَإِذَا جَاءَهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ إِلَّا إِنَّمَا ظَايَرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ (اعراف ۱۳۱)

مرو گیرند (ترجمه تفسیر طبری، ج ۲ / ۵۱۷)؛ مرغوا را گیرند، فال زدند (همان، ج ۲ / ۵۱۷ حاشیه)؛ فال بد می گرفتند (کشف الاسرار، ج ۳ / ۷۰۵)؛ فال می گرفتند (تفسیر ابوالفتوح، ج ۸ / ۳۴۳)؛ فال بد گیرند (ترجمه ای فارسی از قرآن مجید / ۸۷)؛ فال بد می زدند (قرآن شماره ۱۸۵۶)؛ بخترا داشتندی (تفسیر شنقشی / ۱۹۲).

چندگانگی زبانی این ترجمه ها با یکدیگر نمایانگر گونه ها و گویش های ناهمگون زبان فارسی در حوزه های مختلف جغرافیایی ایران بزرگ بوده است و نمودار برداشت و دریافت هر یک از مترجمان از لغات قرآنی و برابرنهادهای آنها در هر گونه و گویش، در دوره های نخستین (از آغاز تا قرن هفتم هجری) است. و پژوهش در آثار این

دوره، هم از نگاه بررسی و شناخت گونه‌ها و گویش‌های زبان فارسی فراوان ارزش دارد و هم می‌تواند برای دست یافتن و رسیدن به یک ترجمه و تفسیری روشن، ما را یاری کند.

با بررسی و پژوهش در متن‌های کهن و قدیم زبان فارسی در دسترس می‌توان به معیارهایی درست برای شناخت ناهم‌خوانی‌های آنها دست یافت و به یاری آن به حوزه تألیف و کتابت این متن‌ها پی برد و تا اندازه‌ای نشانه‌های گونه‌ها و گویش‌های زبان‌های ایرانی را در این متن‌ها پیدا کرد. درخور گفتن است که چنین پژوهش‌هایی بی‌گمان می‌تواند نتیجه‌های سودمندی از این دست را در بر داشته باشد:

۱. به فراهم آوردن یک اطلس گویش‌شناسی و گونه‌شناسی کمک فراوان کند.
۲. تصحیح و ویراستن متن‌های فارسی را آسان کند.
۳. در تهیه و فراهم آوردن فرهنگ تاریخی زبان فارسی تأثیرگذار باشد.
۴. در پژوهش‌های سبک‌شناسی سهم گونه‌های زبانی و گویش‌های حوزه‌های پرشمار جغرافیایی ایران را بازشناخت و از تفاوت‌ها و ویژگی‌های زبانی متن‌های فارسی روشن‌تر و بهتر آگاهی پیدا کرد.
۵. به درک مفاهیم و قرائت درست برخی از واژه‌های متن‌های کهن و قدیم زبان‌های ایرانی میانه کمک می‌کند.
۶. در بازسازی یا ساختن واژه‌های تازه‌ای برای دانش‌های گوناگون ما را یاری کند و در بسیاری از برابری‌ها و واژه‌یابی‌ها، زبان فارسی را از به کار گرفتن واژه‌های بیگانه بی‌نیاز گرداند.

شناخت و ارزیابی دوره‌ها و حوزه‌های جغرافیایی متن‌های کهن و قدیم فارسی بر پایه آگاهی از دانش گونه‌شناسی و گویش‌شناسی

چنان‌که پیشتر اشاره شد، حرکت گونه‌ها و گویش‌های زبان فارسی در دنبال کردن روند تکاملی شکل‌یابی زبان فارسی یکسان و یک‌روش نیست؛ نه آغاز راه آنها روشن است و نه شیوه حرکت آنها و نه زمان و حوزه دقیق به کار رفتن آنها. اگر روند شکل‌گیری زبان‌ها و گونه‌ها در تمامی گونه‌ها و گویش‌های کاربردی در حوزه‌های جغرافیایی گوناگون یکسان بود و همگی از یک دوره معینی دگرگونی را آغاز می‌کردند و در یک روزگار معلوم به پایان راه می‌رسیدند، می‌توانستیم به صورتی قطعی و دقیق زمان تألیف و تصنیف متون متعلق به این گونه‌ها را مشخص کنیم. ولی چنین نیست؛ برخی از زبان‌ها یا گونه‌ها و گویش‌ها دیرتر یا کندتر دگرگونی را آغاز کرده‌اند و برخی زودتر در این روند قرار گرفته‌اند.

برای مثال می‌توان گفت این تحوّل می‌تواند در گونه‌ای از زبان فارسی، از میانه سده اول شروع شده باشد و در گونه‌ای دیگر در میانه یا پایان سده دوم؛ و یکی از این دو گونه، زودتر یا دیرتر از دیگری می‌تواند به روند شکل‌گیری زبان معیار پیوندد؛ زمان و مدت معلومی را برای این روند شکل‌یابی نمی‌توان معین کرد.

گونه زبانی ناصر خسرو می‌تواند نمونه خوبی برای این تأخیر و کندی باشد؛ ناصر خسرو بیش از نیم قرن پس از فردوسی و فرخی می‌زیسته است ولی واژگان و نحو زبان او با زبان و ساختار نحوی و صرفی سروده‌های فردوسی و فرخی ناهمخوانی فراوان دارد و در سنجش با زبان رایج زمان، به اصطلاح شماری از ادیبان دانشمند آثار کهنگی و دیرینگی در آن نمایان است. از این روی شاید بتوان گفت که گونه زبانی ناصر خسرو از همان گونه‌هایی است که با تأخیر و یا با حرکت کندتر این روند را دنبال کرده است.

این کندی و ناهمخوانی گونه‌ها و زبان‌ها، می‌تواند به دلایل گوناگون از این دست باشد:

۱. دور بودن از یک مرکزیت سیاسی

۲. پراکندگی حوزه‌های جغرافیایی گونه‌ها و گویش‌های زبان فارسی

۳. ناساز بودن اوضاع اجتماعی در حوزه‌های جغرافیایی شهرهای مختلف

۴. شکل نگرش و همه‌گیر نشدن مراکز آموزشی و فراگیری زبان فارسی

به طور کلی می‌توان گفت زود طرح شدن یا دیر طرح شدن نیازهای اجتماعی جدید در یک حوزه زبانی، خواه ناخواه بر تحوّل و دگرگونی گونه زبانی و زبان تأثیرگذار است.

در پژوهش‌های متن‌شناسی زبان و ادب فارسی، پژوهش در گونه‌ها و گویش‌های زبانی به عنوان یک عامل مؤثر در شناخت متن‌های فارسی کمتر مطرح بوده است^۱، از همین روی شناخت و تشخیص قدمت و کهنگی متن‌ها بر پایه میزان کاربرد واژه‌های ناشناخته و به اصطلاح دیرینه و کهنه و ساختارهای دستوری آن قرار داشته است. از این روی در تعیین زمان و روزگار تألیف و دوره برخی از متون کهن و قدیم فارسی با آراء و عقایدی ناهم‌گون و متفاوت روبه‌رو هستیم.

ادوارد براون ضمن برشمردن پاره‌ای از اختصاصات رسم الخطی و دستوری و نیز برخی از واژه‌های تفسیر قرآن مجید (تفسیر کمبریج) روزگار تألیف این تفسیر را مقارن تألیف شاهنامه فردوسی می‌داند^۲.

مصحح محترم تفسیر قرآن مجید (کمبریج) هم درباره این متن چنین نوشته است: «شیوه نگارش کتاب، لغات و ترکیبات... که خواننده آشنا به تحول زبان فارسی را به حدود تقریبی تاریخ تألیف کتاب رهنمون می‌دارد. با توجه به ضوابط موجود برای شناختن نثر فارسی در ادوار مختلف، به نظر نگارنده این یادداشت، کتاب حاضر در ردیف آثار کهن منشور زبان فارسی است که حدود تألیف آن حداکثر از نیمه اول قرن پنجم تجاوز نمی‌کند».

استاد مینوی در مقدمه تفسیر قرآن پاک نوشته‌اند: «با توجه به خصوصیات رسم الخطی و نحوی و صرفی و نظایر آنها چیزی راجع به زمان کتابت نسخه و زمان و محل تألیف کتاب می‌توان حدس زد، کتابت این متن به احتمال قوی قبل از چهارصد و پنجاه هجری است. تألیف کتاب هم عصر با کتب اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است...».

شادروان دکتر احمدعلی رجایی درباره قرآن شماره چهار آستان قدس، متنی پارسی از قرن چهارم هجری، نوشته‌اند: «... اما کهنگی واژه‌ها، فصل‌ها و وصل‌ها، نوع ترکیبات، ادات و حروف و پسوند و پیشوندها و اسلوب سخن از این حد قدیم‌تر می‌نمود (قرن ۷، ۶) خاصه که شباهتی در شیوه نگارش بین این ترجمه و ترجمه تفسیر طبری که در نیمه قرن چهارم نوشته شده است مشهود بود».

استاد مینوی درباره بخشی از تفسیری کهن چنین گفته‌اند: «از ابتدا به نظر بنده چنین آمد که سبک انشای این تفسیر به آن تفسیر قرآن مجید (نسخه کمبریج) که مرحوم براون معرفی کرده بود، شباهتی دارد... مع‌هذا هنوز بر این عقیده‌ام که به هر صورت انشای آن قبل از چهارصد هجری شده است».

دکتر جلال متینی در باب روزگار نگارش پند پیران نوشته است: «اسلوب نگارش کتاب نیز از این حقیقت حکایت می‌کند که (پند پیران) ظاهراً بایست در قرن پنجم هجری تألیف شده باشد یا نویسنده‌ای پس از قرن پنجم به شیوه نگارش متداول در قرن پنجم آن را به رشته تحریر درآورده باشد».

۱. دانشمندان و پژوهشگرانی که به زبان فارسی پرداخته‌اند در پژوهش‌ها و بررسی‌های زبانی کمتر به ناهم‌انگهی‌ها و اختلاف‌های گونه‌های زبان فارسی توجه کرده‌اند و حد و مرز زبان و گونه و گویش و لهجه کمتر در آثارشان نمایان است از آن جمله بنگرید به: سبک‌شناسی، شادروان بهار؛ تاریخ ادبیات، دکتر ذبیح‌الله صفا؛ سخن و سخنوران، استاد فروزانفر؛ لهجه بخارایی، دکتر احمدعلی رجایی بخارایی. زبان‌شناسان در پژوهش‌های زبان‌شناسی خود از گونه (variant) و لهجه (dialect) و گویش تلقی‌های متفاوتی ارائه داشته‌اند. بنگرید به: توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، ص ۸ به بعد؛ مسائل زبان‌شناسی نوین، ص ۲۸ به بعد. نیز بنگرید به: «زبان فارسی و گونه‌های مختلف آن»، ص ۶۱؛ «زبان و لهجه»، ص ۲۳. مفهوم گونه در این پژوهش‌ها نوعاً عبارت است از: تفاوت‌های آوایی، واژگانی و صرفی که بیشتر در یک حوزه جغرافیایی از زبان پدید می‌آید، گرچه برخی مفهوم گونه را بسیار گسترده‌تر مطرح کرده‌اند. با توجه به اینکه تفاوت‌های یادشده تنها وابسته به یک حوزه جغرافیایی نیست بلکه دوره‌های تاریخی نیز در پدید آمدن گونه‌های متفاوت مؤثر است در این پیش‌گفتار گونه همواره در معنی عام تفاوت‌های واژگانی و آوایی زبان متون فارسی در یک دوره تاریخی و حوزه جغرافیایی به کار رفته است، و از گویش بیشتر ناهم‌خوانی و اختلاف‌های درونی یک گونه اراده شده است.

۲. تفسیر قرآن مجید (کمبریج) مقدمه، ص بیست و شش.

شادروان بهار در مقدمهٔ تاریخ سیستان نوشته است: «دلیل روشن‌تر از همه، طرز و شیوهٔ تحریر کتاب است که می‌توان آن را یکی از سه کتاب قدیم نثر فارسی: تاریخ بلعمی، تاریخ بیهقی و تاریخ گردیزی که فعلاً معروف‌اند، شمرد و بلکه چنان‌که خواهیم گفت ترکیبات و لغات و اصطلاحاتی در این کتاب هست که آن را از بیهقی و گردیزی هم کهنه‌تر می‌نماید».

حال اگر در تعیین زمان این متون به روند تکاملی گونه‌ها و گویش‌ها توجه شود، می‌توان دریافت که تنها بودن یا نبودن پاره‌ای واژه‌های ناشناخته یا تلفظ‌های نامعمول و یا کاربردهای ساختاری زبان نمی‌تواند معیار و ملاک کهنگی متن‌های فارسی باشد؛ چنان‌که اگر داده‌های تاریخی و اندیشگی ناصر خسرو نسبت به زمان او وجود نداشت و تنها سنجه و معیار ما واژگان و صورت‌های ساختاری شعر و زبان او بود، چه بسا گمان می‌رفت که ناصر خسرو شاعری است از قرن چهارم. و عکس این سخن هم درست است، یعنی اگر از روزگار تألیف تفسیر تاج‌التراجم نیز آگاهی نداشتیم، سادگی نثر و معمول بودن واژه‌های این متن، این گمان را می‌توانست پیش آورد که شاید این متن متعلق به دوره‌ای متأخرتر باشد.

از این روی بهتر است گفته شود که داوری دربارهٔ روزگار تألیف متن‌های کهن بسیار دشوار است. به‌کارگیری شماری از واژه‌های کم‌کاربرد و گاه ناآشنا در هر متنی نمی‌تواند دلیلی علمی و منطقی بر دیرینگی روزگار تصنیف اثر آن باشد چون همان‌گونه که پیشتر گفته شد این روند تکاملی گویش‌ها در حوزه‌های مختلف جغرافیایی است که می‌تواند بودن یا نبودن پاره‌ای از واژه‌های ویژه و گاه ناشناخته و کم‌کاربرد در یک متن را، سبب شود.

در بسیاری از حوزه‌های جغرافیایی، شماری از واژه‌ها و ساختارهای را می‌بینیم که تنها در همان حوزه به‌کار رفته است. این واژه‌ها و ساخت‌های ویژه سبب شده است که مصححان ارجمند روزگار تألیف برخی از متن‌ها را بسیار قدیم‌تر از زمان واقعی تألیف آنها بدانند و این نکته درست نیست.

مصحح متن‌های کهن و قدیم وظیفه دارد که با بهره‌وری از دانش گونه‌شناسی، از راه شناخت هم‌گونی‌های زبانی (واژگانی، ساختاری، آوایی) متون فارسی، به حوزه جغرافیایی و روزگار تقریبی تألیف هر متن، دسترسی پیدا کند.

گونه‌شناسی ترجمه‌ها و ترجمه - تفسیرهای قرآن به زبان فارسی

بررسی و پژوهش در زبان متن‌های کهن و قدیم و حتی متن‌های امروزی زبان و ادب فارسی برای ما روشن می‌کند نوشته‌هایی که در حوزه‌های گوناگون جغرافیایی و دوره‌های مختلف تاریخی در ایران بزرگ نوشته شده‌اند از نگاه واژگانی و ساختاری و آوایی، ناهم‌گونی‌های گسترده‌ای با یکدیگر دارند.

زبان متن‌هایی که در حوزه ماوراءالنهر (فرارود) نوشته شده‌اند و اثرپذیری‌های گسترده‌ای از شاخه زبان‌های ایرانی میانه شرقی، به‌ویژه سغدی داشته و دارند با زبان نوشته‌هایی که در سده‌های نخستین قرن‌های چهارم و پنجم، در حوزه شمال شرق ایران یعنی افغانستان امروزی، به سامان رسیده‌اند، ناهم‌خوانی‌های بسیار دارند.

دریافتن و شناختن این ناهم‌گونی‌های زبانی فراوان در متون کهن و قدیم ادب فارسی و سنجش گونه‌گونی زبان این متن‌ها با یکدیگر، دست‌کم، حاصل پنجاه سال پژوهش و کاوش است. درخور گفتن است که اگر نگارنده این یادداشت از راه سنجش زبانی (واژگان، ساختار، آوا) به ناهم‌خوانی گسترده زبان این متن‌ها که در حوزه‌های جغرافیایی گوناگون این سرزمین فراهم آمده‌اند، نمی‌رسید، نمی‌توانست به دانش گونه‌شناسی یا سبک‌شناسی علمی متن‌های فارسی دست یابد.

شاید برای برخی از خوانندگان گرامی این پرسش پیش بیاید که این پژوهش چه تفاوتی با کوشش ارزشمند شادروان علامه بهار یعنی کتاب سبک‌شناسی دارد؟

علامه بهار، در کتاب سبک‌شناسی، افزون بر هشتاد سال پیش، بر پایه دوره‌های تاریخی به بررسی متون فارسی پرداخته‌اند و چنین پیدا است که به ناهم‌گونی‌های زبانی فراوان متن‌ها در حوزه‌های مختلف جغرافیایی، توجهی نداشته‌اند، هم‌چنانکه هیچ‌یک از کتاب‌های سبک‌شناسی دیگر هم که تا امروز نوشته شده‌اند به حوزه‌های جغرافیایی متن‌ها کوچک‌ترین اشاره‌ای نکرده و بر پایه دوره‌های تاریخی فراهم آمده‌اند.

دریافت و شناخت ناهم‌خوانی‌های زبانی متن‌های کهن و قدیم فارسی در حوزه‌های جغرافیایی پر شمار این سرزمین و سنجش‌های واژگانی و ساختاری (صرفی-نحوی) و آوایی آنها، توانست روشنایی تازه‌ای در راه و روش شناخت و آگاهی از ویژگی‌های سبکی متن‌های فارسی و ناهم‌گونی زبانی آنها، پدید آورد.

اکنون می‌توان گفت که با آگاهی از دانش گونه‌شناسی به آسانی، می‌توان متن‌های حوزه‌های جغرافیایی مختلف را از یکدیگر بازشناخت و به روشنی می‌توان از ویژگی‌های زبانی گونه‌گون آنها، آگاه شد.

برای دریافت و شناخت درست و دقیق دانش گونه‌شناسی نخست باید تعریف روشنی از واژه گونه و گویش به دست داده شود:

گونه: کاربردی از زبان است که می‌تواند در یک حوزه جغرافیایی و یک دوره تاریخی به کار گرفته شود. از آنجا که زبان صورتی است مطلق، هیچ اهل زبانی در هیچ‌یک از حوزه‌های زبانی، نمی‌تواند همه توانمندی‌های زبان آن حوزه را در زمینه دانش‌های گوناگون، بداند و به کار بگیرد و از همگی داشته‌های آن سود ببرد. پس باید گفت که این گونه‌ها و گویش‌های زبان هستند، که می‌توانند صورت‌های عینی و کاربردی آن را در حوزه‌ها و دوره‌های مختلف جغرافیایی و تاریخی به کار بگیرند، به تعبیری دیگر، گونه‌ها و گویش‌ها همچون سایه‌ها و پرهیب‌ها یا شبح‌هایی از آن صورت اصلی و مطلق زبان‌اند که توان کاربردی گرفته‌اند و هرکس می‌تواند در حوزه تخصصی و هر پیشه و کاری که دارد، از آن بهره‌مند شود.

از این روی واژه گونه را برابر Variant قرار دادیم. گونه زبانی: خود به دو بخش گفتاری و نوشتاری تقسیم می‌شود: گونه گفتاری: زبان کاربردی و گفتاری مردم یک حوزه جغرافیایی خاص، در یک دوره زمانی است که می‌تواند از زبان‌ها و گونه‌ها و گویش‌های موجود در آن حوزه اثر پذیرفته باشد.

گونه نوشتاری: به گونه‌ای از زبان گفته می‌شود که به دور از ویژگی گویشی و محلی زبان معیار و ادبی باشد. گویش: کاربردی از گونه زبانی است که در حوزه‌های جغرافیایی کوچک‌تری نسبت به حوزه گونه، به کار گرفته می‌شود. به عبارتی دیگر گویش‌های زبانی یک حوزه، زیر مجموعه‌ای از گونه زبانی کاربردی آن حوزه جغرافیایی به شمار می‌رود که می‌توان آن را برابر Dialect قرار داد. برای مثال می‌گوییم: گونه خراسانی و سپس می‌گوییم گویش نیشابوری، گویش بیرجندی، گویش سبزواری و گویش مشهدی که این گویش‌ها در واقع پاره‌ای از پیکره بزرگ گونه زبانی خراسان است و گونه خراسانی نیز یکی از گونه‌های زبان فارسی محسوب می‌شود. از نمونه‌های دیگر می‌توان به گونه فرارودی (ماوراءالنهری) و گویش‌های بخارایی، سمرقندی، فرغانی، خجندی و... اشاره کرد.

بد نیست اشاره کنیم که پیشینیان، گاه‌گاهی در نوشته‌های خود به جای گونه و گویش از واژه «لغت» استفاده کرده‌اند که برخی از مترجمان زبان را در برابر لغت قرار داده‌اند. برخی از زبان‌شناسان نیز از اصطلاح «گویش» در معنی گونه کاربردی بهره برده‌اند که چندان رسا نیست. (بنگرید به: از زبان‌شناسی به ادبیات، ج ۱/ ۵۳)

حال که با مفهوم گونه و گویش آشنا شدیم به توضیح درباره گونه‌شناسی می‌پردازیم. گونه‌شناسی، شناخت ویژگی‌های کاربردی زبان فارسی در هر یک از حوزه‌های جغرافیایی و دوره‌های مختلف تاریخی و سنجش آن با دیگر نوشته‌ها و متن‌های فارسی است. برای دستیابی به این دانش، نخست تفاوت‌ها و ناهمخوانی‌های متن‌های فارسی را در هریک از حوزه‌های جغرافیایی، از نگاه واژگانی، ساختاری و آوایی بررسی کرده‌ایم. سپس از راه سنجش ساخت‌های مختلف زبانی و هنجارهای فرهنگی هر متن با متن‌های دیگر، به مجموعه‌ای از همخوانی‌های واژگانی، ساختاری و آوایی، دست یافته‌ایم که همین همخوانی‌ها را بنیاد کار گونه‌شناسی، قرار داده‌ایم. در میان گنج‌خانه بزرگ متون فارسی، ترجمه‌ها و ترجمه - تفسیرهای قرآن و فرهنگ‌نامه‌های قرآنی و عربی - فارسی، بیشترین بهره‌وری را از گونه‌ها و گویش‌های زبان فارسی و زبان‌های ایرانی، در دوره‌ها و حوزه‌های مختلف تاریخی و جغرافیایی خویش، داشته‌اند و هم از این روی است که با بهره‌وری از دانش گونه‌شناسی، از راه سنجش ناهمخوانی‌های زبانی و فرهنگی متن‌های گوناگون، می‌توان حوزه‌های جغرافیایی این متن‌ها را از هم بازشناخت.

از راه بررسی ویژگی‌های زبانی این ترجمه‌ها و هم‌خوانی‌ها و ناهم‌خوانی‌های واژگانی و ساختاری و آوایی آنها در هریک از حوزه‌های جغرافیایی و دوره‌های تاریخی در چهارگونه فارسی ماوراءالنهری (فرارودی)، سیستانی، مرکزی (رازی) و هروی گنجانده‌ایم که اگرچه هریک از این گونه‌ها از نگاه کلی، هم‌خوانی بسیاری باهم دارند اما باز، در هر گونه زبانی، ناهم‌خوانی‌های فراوانی را می‌بینیم که از تفاوت‌های زبانی و فرهنگی در حوزه‌های کوچک‌تر جغرافیایی، حکایت می‌کند.

الف. گونه فارسی فرارودی (ماوراءالنهری)

بی‌گمان زبان فارسی کاربردی در حوزه فرارود (ماوراءالنهر) یکی از مهم‌ترین نهادها و نمادهای فرهنگی فرارودیان به شمار می‌رفت که مردم این حوزه برای حفظ آن در برابر زبان عرب پافشاری درخور و شایسته‌ای از خود نشان دادند. همان‌گونه که می‌دانیم و گفته شد زبان سغدی از چند سده پیش از اسلام زبان رسمی بسیاری از فرارودیان بود و هم‌اکنون روی بود که این مردم نمی‌خواستند و نمی‌توانستند این نهاد ملی - فرهنگی خود را از دست بدهند. *تاریخ بخارا* (ص ۶۷) ذیل بنای مسجد جامع چنین می‌آورد:

«مردمان بخارا به اول اسلام در نماز قرآن به پارسی خواندندی و عربی نتوانستندی آموختن. و چون وقت رکوع شدی، مردی بودی که در پس ایشان بانگ زدی: بکنیتا نکنت!».

ترجمه‌ها و ترجمه - تفسیرهای قرآن به زبان فارسی یکی از گنجواره‌های شگفت‌آور و پرمایه و کمتر دست‌خورده زبان فارسی است. شمار این مجموعه از نوشته‌ها، در سنجش با حجم کلان متون فارسی بسیار اندک می‌نماید، اما گزافه نیست اگر بگوییم که همین مقدار کم‌شمار، از نگاه واژگانی و ساختاری و دگرگونی‌های آوایی بسیار پربارتر از بسیاری از متون فارسی شناخته و کم‌شناخته ماست که از دیدگاه‌های مختلف زبانی و بیانی و اندیشگی و فرهنگی درخور بررسی و پژوهش است.

۱. نویسنده این یادداشت بر این باور است که این دو فعل که رونویسگران *تاریخ بخارا* آن را از مصدر «کردن» آورده‌اند، نمی‌تواند در اینجا معنی روشن و درستی از واژه «رکوع» برساند از این روی با توجه به سغدی بودن زبان مردم بخارا (مسالک و ممالک / ۲۴۵)، برای این دو فعل، خوانش تازه‌ای از مصدرهایی که در زبان فارسی، از ریشه زبان سغدی شکل گرفته‌اند، پیشنهاد می‌کنیم:

کیفتن / کبییدن / کنبیدن / کنبانیدن

[ākāBdē]: کج و ناراست. (قریب ۱۳۱)

[ākafč]: کج. (قریب ۱۳۲)

[ākamb]: مهار کردن، سرکوب کردن (خم کردن) (قریب ۱۴۰)

[nikaBd - pāznyak]: فرمان برداری، انعطاف پذیری. (قریب ۵۹۵۳)

[nikaBd]: خم کردن. (قریب ۵۹۵۷)

[nikaBde - pāzan]: فرمان بردار. (قریب ۵۹۵۸)

[pačkaBde]: کج، خمیده. (قریب ۶۶۵۲)

از این روی فعل‌های بکنیتا و نکنت را با بهره‌وری از کاربردهای سغدی می‌توان:

۱. از مصدر کیفتن / کبییدن: خم شدن.

۲. از مصدر کنبیدن: خم کردن و خم شدن دانسته نه از مصدر کردن، در این صورت می‌توان گفت: بکبیبتا، بکبیبت و یا: بکنیتا بکنیت. که در هر صورت به معنی خم شدن و خم کردن می‌تواند باشد.

اما بهتر است بگوییم که مردم بخارا و ماوراءالنهریان (فرارودیان) و سرایندگان و نویسندگان این حوزه جغرافیایی به‌ویژه فارسی‌زبانان تاجیکستان و سمرقند و بخارا در بلندای افروز بر هزار سال زبان سغدی را هم چنان زنده نگه داشتند و در سروده‌ها و نوشته‌های خویش در سده‌های پیشین و حتی زبان گفتاری و نوشتاری امروز خود این زبان را فراموش نکرده‌اند و شماری از واژه‌های این زبان را به کار می‌گیرند.

ترجمه‌ها و ترجمه-تفسیرهای قرآن به فارسی می‌توانند یکی از سرچشمه‌های بنیادین پژوهشگران در شناخت سیر تطوّر اندیشه‌های اسلامی باشند و از نخستین سده‌های شکل‌گیری فرهنگ اسلامی در ایران با ما سخن می‌گویند.

شناخت بسیاری از نحله‌های مذهبی اسلامی به گونه‌ای تجربی، در گرو غور و پژوهش در این ترجمه‌ها و بویژه ترجمه-تفسیرها و بهره‌وری از آنهاست. شاید بتوان گفت که بیشتر از راه شناخت این ترجمه-تفسیرهاست که می‌توان به تفاوت‌ها و ناهم‌خوانی‌های ذهنی و اندیشگی مذاهب و فِرَق گوناگون اسلامی در دوره‌ها و حوزه‌های جغرافیایی ایران بزرگ دست یافت. مایهٔ شگفتی است که این ترجمه-تفسیرها در دیوارهٔ بلند خاموشی و فراموشی گرفتار شده و آرام گرفته‌اند و کمتر توانسته‌اند در حوزه و دانشگاه، پایگاه و جایگاه خویش را پیدا کنند تا بتوانیم از این همه تجربه‌های دینی و فرهنگی و تاریخی و ملی بهره‌مند شویم و از کوشش بزرگ و دست‌کم هزارسالهٔ شمار بسیاری از فقیهان و تفسیرگران و قرآن‌پژوهان و قرآن‌شناسان شناخته و ناشناخته سود ببریم.

در کنار ارزش‌هایی که پیش‌تر برای این ترجمه-تفسیرها برشمردیم باید بگوییم که دست‌یابی به روند دگرگونی و شکل‌گیری واژگانی و ساختاری و آوایی و دستور تاریخی زبان فارسی و برخی از زبان‌های اثرگذار در این زبان، بدون گذر از وادی این ترجمه‌ها و ترجمه-تفسیرها و ارزیابی و سود بردن از این مجموعه نمی‌تواند پایه و بنیادی استوار داشته باشد؛ چرا که در مجموعهٔ متون زبان فارسی، بیشترین ناهم‌گونی‌های واژگانی و ساختاری و آوایی را در این ترجمه‌ها و ترجمه-تفسیرها می‌شود دید و می‌توانیم واژگان حوزه‌های مختلف جغرافیایی گونه‌های زبان‌های فارسی-ایرانی قدیم را در این نوشته‌ها بیابیم. بی‌گمان می‌توان گفت که گونه‌گونی‌های زبانی گسترده‌ای که در این ترجمه‌ها و ترجمه-تفسیرها می‌بینیم در هیچ یک از متن‌ها و حتی مجموع متون فارسی هم دیده نمی‌شود. همچنان که داوری ما دربارهٔ سبک و سبک‌شناسی بسیاری از متن‌های زبان فارسی درست نخواهد بود، اگر این ترجمه‌ها را نادیده کنیم و باز باید بگوییم بدون بهره‌وری از برابر نهادهای رنگارنگ و زیبایی این ترجمه-تفسیرها ما نمی‌توانیم به فرهنگ و دستور تاریخی زبان فارسی دسترسی داشته باشیم. از این روی برای آگاهی از تاریخ زبان فارسی باید از مجموعهٔ این ترجمه-تفسیرها سود ببریم و فرهنگ لغت فارسی را نمی‌توان کامل و تمام دانست اگر از داشته‌ها و اندوخته‌های ترجمه‌های قرآن به فارسی سود نجوییم.

اما نکتهٔ ظریف و پایانی، جدا از آن همه که گفتیم، شناخت ویژگی‌های درست و دقیق معنایی واژگان فارسی کاربردی در متن‌های سده‌های سوم تا هفتم و هشتم بیشتر در گرو آگاهی و شناخت از برابر نهادهای کهن و قدیم فارسی-قرآنی ترجمه‌ها و ترجمه-تفسیرهایی است که در این سده‌ها نوشته شده‌اند.

خوشبختانه شمار ترجمه‌ها و ترجمه-تفسیرهای قرآن به زبان فارسی کم نیست و در کنار آن، زبان همهٔ این ترجمه‌ها و ترجمه-تفسیرها با یکدیگر هم‌خوانی و هم‌سانی ندارند و ما می‌توانیم بر پایهٔ ناهم‌خوانی‌های زبانی آنها، به برخی از تفاوت‌های زبانی گونه‌ها و گویش‌های ناهم‌خوان زبان فارسی در حوزه‌های جغرافیایی مختلف ایران برسیم. تاکنون بر بنیاد همین ناهم‌گونی‌های زبانی ترجمه‌های قرآن توانسته‌ایم دریابیم که زبان فارسی حوزهٔ ماوراءالنهر (فرارود) با زبان سیستانی ناهم‌خوانی‌های فراوان دارد و زبان ترجمه‌هایی از قرآن، که در حوزهٔ مرکزی ایران فراهم شده‌اند، با زبان حوزه‌های فرارود (ماوراءالنهر) و سیستان و هرات به هیچ وجه نمی‌خوانند.

در این بخش می‌خواهیم از ترجمه‌هایی از قرآن سخن بگوییم که در حوزهٔ ماوراءالنهر (فرارود) نوشته شده‌اند. برای این پژوهش، چند ترجمهٔ قرآن را برگزیدیم تا از میان آن‌ها به هم‌گونی‌ها و ناهم‌گونی‌های زبانی از نگاه

واژگانی و ساختاری و آوایی با یکدیگر دست یابیم تا شاید پس از این آگاهی و شناخت بتوانیم، به حوزه‌های گوناگون جغرافیای زبانی آنها دسترسی پیدا کنیم.

از بررسی در شمار بسیاری از دست‌نوشته‌های قرآنی دریافتیم که حوزه زبانی ماوراءالنهر از حیث داشتن ترجمه‌های قرآن به فارسی، یکی از غنی‌ترین و پربارترین حوزه‌هاست و شمار ترجمه‌هایی که از این حوزه گسترده شناسایی کرده‌ایم، در برابر ترجمه‌هایی که در دیگر حوزه‌های جغرافیایی ایران بزرگ سامان گرفته‌اند، به چند برابر می‌رسد.

از روزگار شکل‌گیری گونه‌های مختلفی که از زبان فارسی شناخته‌ایم و حتی گونه ماوراءالنهری آگاهی دقیقی نداریم، اما می‌دانیم که این گونه زبانی یکی از قدیم‌ترین گونه‌های زبان فارسی است. سروده‌های رودکی و دیگر شاعران فرارودی و ترجمه تفسیر طبری و بسیاری دیگر از متون مانند *هدایة المتعلمین* و *شرح تعریف*، همه و همه، فرارودی (ماوراءالنهری) هستند، اما تاکنون کتاب یا رساله‌ای درباره ویژگی‌های زبانی حوزه ماوراءالنهر (فرارودی) نوشته نشده است تا بر پایه آن بتوان بدرستی نوشته‌های ماوراءالنهری را از نوشته‌های حوزه‌های دیگر بازشناخت و ممتاز کرد.

پس از سال‌ها پژوهش در ترجمه‌های قرآنی و فرهنگ‌نامه‌های قرآنی و عربی به فارسی و از راه سنجش شمار بسیاری از متون حوزه‌های مختلف زبان فارسی با یکدیگر، توانستیم به معیارهایی علمی و منطقی برای گونه‌شناسی و سبک‌شناسی نوین متون فارسی دست یابیم.

در این یادداشت برآنیم تا نشان دهیم، چگونه از راه سنجش زبان متون حوزه‌های مختلف جغرافیایی، می‌توان از ناهم‌گونی‌های گسترده گونه‌ها و گویش‌های پرشمار فارسی و ناهم‌خوانی‌های واژگانی و ساختاری و آوایی و نحوی این متون آگاه شد و از این راه به شناخت سبک‌ها رسید و به ویژگی‌های سبک‌شناختی هر یک از متن‌های پرشمار ادب فارسی پی برد.

از بررسی متن‌های کهن و قدیم فارسی حوزه ماوراءالنهر (فرارودی)، درمی‌یابیم که زبان فارسی آن سوی رود، شمار درخور توجهی از واژه‌های زبان سغدی و واژه‌های برخی دیگر از زبان‌های ایرانی میانه شرقی را در خود نگه داشته است. می‌دانیم که بخش گسترده‌ای از سرزمین ماوراءالنهر، سرزمین سغد، به زبان سغدی سخن می‌گفتند و در کنار آن، از واژگان و ساختار دیگر زبان‌های ایرانی میانه شرقی مانند خوارزمی و بلخی و سکایی و هم‌چنین زبان دری در زبان گفتار و نوشتار بهره می‌بردند. آمیختگی این زبان‌ها، به ویژه زبان سغدی، با زبان دری و خط و زبان عربی، در حوزه ماوراءالنهر، گونه‌ای ویژه از زبان فارسی را پدیدار کرد که با ویژگی‌های واژگانی و ساختاری و آوایی خود، تنها در همان حوزه زبانی کاربرد داشته و دارد.

برای دست‌یابی به این هم‌خوانی‌های زبانی در این حوزه جغرافیایی، چند ترجمه قرآن و فرهنگ‌نامه قرآنی را که در حوزه ماوراءالنهر (فرارودی) تألیف شده‌اند، برگزیدیم و شماری از برابرنامه‌های قرآنی آنها را انتخاب کردیم و در کنار هم آوردیم تا خواننده بتواند برخی از هم‌خوانی‌های واژگانی این ترجمه‌های ماوراءالنهری (فرارودی) را یکجا پیش چشم داشته باشد و با یکدیگر بسنجد:

اندخساندن / اندخساندن

وَإِنِّي أُعِيدُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (آل عمران ۳۶)

أُعِيدُهَا: می‌اندخسانمش، ببندخسانم او را.

[قرآن ۲۰۴۶] و هراینه من می‌اندخسانم او را به تو و فرزندان او را از دیورانده.

[قرآن ۶۳۱] و هراینه من بیند خسانم او را و فرزندان او را از دیو رانده.

[قرآن ۷۴] و هراینه من بیند خسانم او را و فرزندان او را از دیوی رانده.

[قرآن ۱۰۸۹] و هراینه من می بیند خسانم... و فرزندان او را از دیو رانده.

[تفسیر نسفی] و من به تو می اند خسانم وی را و فرزندان وی را از دیو رانده.

قَالَ سَأَوْى إِلَى جَبَلٍ يَخْسِفُنِي مِنَ الْمَاءِ (هود ۴۳)

سأوی: هراینه اند خسم، هراینه بیند خسم.

[قرآن ۲۴۶] گفت: هراینه اند خسم به کوهی که نگاه دارد مرا از آب.

[قرآن ۶۳۱] گفت: هراینه اند خسم به کوهی که نگاه دارد مرا از آب.

[قرآن ۷۴] گفت: هراینه اند خسیم و بازگردیم به کوهی که نگاه دارد مرا از آب.

[قرآن ۱۰۸۹] گفت: هراینه اند خسم (م: اندا خسم) و بازگردم به کوهی که نگاه دارد مرا از آب.

[تفسیر نسفی] گفت: هراینه بیند خسم به کوه که نگاه دارم از آب.

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُم لِوَإْدًا (نور ۶۳)

لِوَإْدًا: اند خسیدنی.

[قرآن ۹۹۹] بدرستی می داند خدای آنان را که بیرون می آیند از شما اند خسیدنی یعنی بنهان شدنی.

[قرآن ۷۴] بدرستی می داند خدای آنان را که بیرون می آیند از شما اند خسیدنی یعنی بی اجازت.

[قرآن ۱۰۸۹] می داند خدای آنان را که بیرون می آیند از شما اند خسیدنی یعنی بی اجازت.

برشافیدن

فَإِنْ غِيَرَ عَلَى أَثْمُمَا اشْتَحَقَّا إِنَّمَا فَآخِرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا (مائده ۱۰۷)

غِيَرَ: برشافیده شود.

[قرآن ۲۴۶] پس اگر برشافیده شود بر آنک هراینه ایشان دو سزاوار شدند بزه را پس دو دیگر ایستند به جای ایشان.

[قرآن ۷۴] پس اگر برشافیده شود بر آن که ایشان هر دو سزاوار شدند بزه را پس دو دیگر ایستند به جای از ایشان.

[قرآن ۱۰۸۹] پس اگر برشافیده شود بر آنک ایشان هر دو سزاوار شدند بزه را پس دو دیگر ایستند به جای ایشان.

بی بزمانی جویندگان

فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ (احزاب ۵۳)

مُسْتَأْنِسِينَ: بی بزمانی جویندگان.

[قرآن ۲۴۶] چون بخوریت بپراکنید و نه که بزمانی جویندگان سخن.

[قرآن ۱۰۸۹] پس چون خوریت پس پراکنیت و مه بی بزمانی جویندگان از بهر سخنی.

[ترجمه تفسیر طبری] و چون طعام خوردید بپراکنید و نه بی بزمانی جویندگان به سخن.

[تفسیر نسفی] و چون خوردیت بپراکنیت و به سخن گفتن و بی بزمانی جستن منشینیت.

بیسکفت فرمودن

لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا (انعام ۱۵۲)

لَا تُكَلِّفُ: نه بیسکفت فرماییم، نه بیشکفت فرماییم.

[قرآن ۲۴۶] نه بیسکفت فرماییم هیچ تنی را مگر به توانای وی.

[قرآن ۶۳۱] نه بیسکفت فرماییم هیچ تنی را مگر به توانایی وی.

[قرآن ۷۶۴] نه بشکفت فرماییم هیچ تنی را مگر به توانایی وی.

[قرآن ۱۰۸۹] نه بیسکفت فرماییم هیچ تنی را مگر به توانایی وی.

لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا (اعراف ۴۲)

لَا تُكَلِّفُ: نه بیسکفت فرماییم.

[قرآن ۲۵۴۶] نه بیسکفت فرماییم هیچ تنی را مگر توانایی وی.

[قرآن ۶۳۱] نه بیسکفت فرماییم هیچ تنی را مگر توانایی وی.

[قرآن ۷۶۴] نه بشکفت فرماییم هیچ تنی را مگر توانایی وی.

[قرآن ۱۰۸۹] نه بیسکفت فرماییم هیچ تنی را مگر توانایی وی.

وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا (مؤمنون ۶۲)

لَا تُكَلِّفُ: نه بیسکفت فرماییم.

[قرآن ۹۹۹] و نه بیشکفت فرماییم هیچ تنی را مگر توانایی وی.

[قرآن ۷۶۴] و نه بشکفت فرماییم هیچ تنی را مگر به توانایی وی.

[قرآن ۱۰۸۹] و نه بیسکفت فرماییم هیچ تنی را مگر به توان وی.

لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا (بقره ۲۳۳)

لَا تُكَلِّفُ: نه بیسکفت فرموده شود.

[قرآن ۹۹۹] نه بیشکفت فرموده شود تنی مگر توانایی خود را.

[قرآن ۶۳۱] نه بیسکفت فرموده شود هیچ تنی مگر توانایی خود.

[قرآن ۷۶۴] نه شکفت فرموده شود هیچ تنی مگر توانایی خود را.

[قرآن ۱۰۸۹] نه بیسکفت فرموده شد هیچ تنی را مگر توانایی خود را.

جغز / چغز / جعفر

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجُرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ (اعراف ۱۳۳)

الضَّفَادِعَ: جغزان.

[قرآن ۹۹۹] پس فرستادیم بر ایشان آب فراوان غالب و ملخ را و دیفتر را و جغزان را.

[قرآن ۲۵۴۶] پس فرستادیم بر ایشان آب غالب را و ملخ را و دیفتر را و جغزان را.

[قرآن ۶۳۱] پس فرستادیم بر ایشان آب روان غالب را و ملخ را و دیفتر را و جغزان را.

[قرآن ۷۶۴] پس فرستادیم بر ایشان آب روان غالب را و ملخ را و دیفتر را و جغزا را.

[قرآن ۱۰۸۹] پس فرستادیم برشان آب روان غالب را و ملخ را و دیفتر را و جغزا را.

[تفسیر نسفی] فرستادیم بر ایشان طوفان... و جغزان بسیار بی اندازه.

خدره / خویدره

إِنَّهَا تَزْمِي بِشَرِّ كَالْقَصْرِ (مرسلات ۳۲)

بَشَرِّ: خدره، خویدره‌هایی.

[قرآن ۱۰۸۹] هرابنه وی می اندازد به خدره‌ی همچو کوشک.

[ترجمه تفسیر طبری] که آن می‌اندازد خدرها (م. حدرها) چون کوشک‌ها.

[تفسیر نسفی] این آتش می‌اندازد خویدرهایی چون کوشک‌ها به بر شدن.

دیفژ

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ (اعراف ۱۳۳)
القُمَّل: دیفژ.

[قرآن ۹۹۹] پس فرستادیم بر ایشان آب فراوان غالب و ملخ را و دیفژ را و چغزان را.

[قرآن ۲۰۴۶] پس فرستادیم بر ایشان آب غالب را و ملخ را و دیفژ را و جغزان را.

[قرآن ۶۳۱] پس فرستادیم بر ایشان آب روان غالب را و ملخ را و دیفژ را و جغزان را.

[قرآن ۱۷۴] پس فرستادیم بر ایشان آب روان غالب را و ملخ را و دیفژ را و جغزا را.

[قرآن ۱۰۸۹] پس فرستادیم برشان آب روان غالب را و ملخ را و دیفژ را و جغرا را.

سررو

فَإِنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضٌ أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ (بقره ۱۸۴)
سَفَرٍ: سررو.

[قرآن ۶۳۱] پس هر که بود از شما بیمار یا بر سررو پس شماری از روزهای دیگر.

[قرآن ۱۷۴] پس هر که بود از شما بیمار یا در سررو پس مر او راست شمار از روزها دیگر.

[قرآن ۱۰۸۹] پس هر که بود از شما بیمار یا بر سررو پس بر وی است شمار از روزهایی دیگر.

وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ (بقره ۲۸۳)
سَفَرٍ: سررو.

[قرآن ۶۳۱] و اگر باشید بر سررو و نیابت دبیری پس گروهی گرفته بهتر بود.

[قرآن ۱۷۴] و اگر باشید بر سررو و نیابت نویسنده پس گروهایی گرفته شود.

[قرآن ۱۰۸۹] و اگر باشید بر سررو و نیابت دبیری پس گروهایی گرفته بهتر بود.

إِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَى سَفَرٍ... فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا (نساء ۴۳)
سَفَرٍ: سررو.

[قرآن ۲۰۴۶] اگر باشید بیماران یا بر سررو... پس نیابت آبی را پس قصد کنیت خاکی پاک را.

[قرآن ۶۳۱] اگر باشید بیماران یا بر سررو... پس نیابت آب را پس قصد کنیت خاکی پاک را.

[قرآن ۱۷۴] اگر باشید بیماران یا بر سررو... پس نیابت آب را پس قصد کنیت خاک پاک را.

[قرآن ۱۰۸۹] اگر باشید بیماران یا بر سررو... پس نیابت آب را پس قصد کنیت خاکی پاک را.

سغد / سفد / سفد

فَكَاتِبِينَ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا (حج ۴۵)
عُرُوشِهَا: سفدهای وی، سفدهای... خویش، سفدها وی.

[قرآن ۹۹۹] پس چندا از دیهی که هلاک کردیمش و وی ستمکار بود پس وی افتادست بر سفدها وی.

[قرآن ۲۰۴۶] چندا از دیه‌های که هلاک کردیمشان و ایشان... پس آن دیه‌های افتاده است بر سفدی‌های خویش.

[قرآن ۱۷۴] پس چندا از شهری که هلاک کردیمش و وی ستمکار بود پس وی افتاده است بر سفدهای وی.

[قرآن ۱۰۸۹] پس چندان از شهری که هلاک کردیمش و وی ستمکارتر بود پس وی افتاده است بر سفت‌های وی.
[تفسیر نسفی] چند از اهل شهری که هلاک کردیمشان و ایشان ستمکاران آن شهرها سفدها درگشته است و دیوارها بر
سفدها فرورفته است.

شخولیدن

وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءٌ وَتَضِيدَةٌ (انفال ۳۵)
مُكَاءٌ: شخولیدنی.

[قرآن ۹۹۹] و نبود نمازشان نزد خانه مگر شخولیدنی و دست زدنی.
[قرآن ۲۰۴۶] و نبود نماز ایشان نزد خانه مگر شخولیدنی و دست زدنی.
[قرآن ۶۳۱] و نبود نماز ایشان نزد خانه مگر شخولیدنی یعنی وش کردن و دست زدنی.
[قرآن ۷۰۴] و نبود نماز ایشان نزد خانه مگر شخولیدنی یعنی دولبی کردنی و دست زدنی.
[قرآن ۱۰۸۹] و نبود نماز ایشان نزد خانه مگر شخولیدنی و دست زدنی.

غریفج / غریژنگ / غریفژ

قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (حجر ۳۳)
حَمَإٍ: غریفجی.

[قرآن ۹۹۹] گفت: نباشم تا سجده کنم مر آدمیی را که آفریدیش از گل خشک از غریفجی بوی گرفته.
[قرآن ۲۰۴۶] گفت: نه سجده کنم مر آدمیی را که آفریدیش از گل خشک از غریفجی بوی گرفته.
[قرآن ۶۳۱] گفت: نبودم تا که سجده کنم مر آدمی را آفریدیش از گل خشک از غریفجی بوی گرفته.
[قرآن ۷۰۴] گفت: نبودم تا سجده کنم مر آدمیی را که آفریدیش از گل خشک از غریفجی یعنی لای تر بوی گرفته.
[تفسیر نسفی] گفت: نیم سجده‌آورنده مر خلقی را که آفریدی از گل و غریفج بی قیمت.

إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (حجر / ۲۸)
حَمَإٍ: غریفج، غریژنگ.

[قرآن ۹۹۹] هراینه من آفریننده‌ام آدمیی از گل خشک از غریفجی بوی گرفته.
[قرآن ۲۰۴۶] هراینه من آفریننده‌ام آدمیی را از گل خشک از غریفجی بوی گرفته.
[قرآن ۶۳۱] هراینه من آفریننده‌ام آدمی را از گل خشک از غریفجی بوی گرفته.
[قرآن ۷۰۴] هراینه من آفریننده‌ام آدمی را از گل خشک از غریفجی یعنی لای بوی گرفته.
[تفسیر نسفی] من خلقی خواهم آفرید از گل خشک بانگ‌آور، از غریفج گردانیده رنگ و بوی و اثر.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (حجر ۲۶)
حَمَإٍ: غریفجی، غریژنگی، غریفژ.

[قرآن ۹۹۹] و بدرستی آفریدیم مردم را از گل خشک از غریفجی بوی گرفته.
[قرآن ۲۰۴۶] و بدرستی آفریدیم مردم را از گل خشک از غریفجی بوی گرفته.
[قرآن ۶۳۱] و بدرستی و راستی آفریدیم مردم را از گل خشک از غریفجی بوی گرفته.
[قرآن ۷۰۴] و بدرستی و راستی آفریدیم مردم را از گل خشک از غریفجی یعنی لای بوی گرفته.
[تفسیر نسفی] و آفریدیم آدمی را از گل خشک بانگ‌ناک از غریفج بوی گردانیده و اصل وی خاک.

غنده

وَإِنْ أَوْهَنَ الْيَبُوتِ لَبِئْتُ الْعَنْكَبُوتِ (عنكبوت ۴۱)
الْعَنْكَبُوتِ: غنده، غنده تننده.

- [قرآن ۹۹۹] و هرآینه سست ترین خانه ها خانه غنده تننده است.
[قرآن ۲۰۴۶] و بدرستی که سست ترین خانه ها خانه غنده است.
[قرآن ۷۰۴] و هرآینه نیست ترین خانه ها هرآینه خانه غنده تننده است.
[قرآن ۱۰۸۹] و هرآینه سست ترین خانه ها، هرآینه خانه غنده تننده است.

فریجاب / فرنجاب

فَإِنْ لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ (بقره ۲۶۵)
فَطَلٌّ: پس فریجاب، پس فرنجاب.

- [قرآن ۹۹۹] پس اگر نرسیدش باران بزرگ قطره پس فرنجاب بود.
[قرآن ۶۳۱] پس اگر نرسیدش باران بزرگ قطره پس فرنجاب.

فیردگی / فیردگی

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ (انفال ۴۷)
بَطَرًا: از فیردگی، از فیردگی.

- [قرآن ۲۰۴۶] و مه باشیت همچو آنانک بیرون آمدند از سرای هاشان از فیردگی و نمایش مردمان.
[قرآن ۶۳۱] و مه باشیت همچو آنانک بیرون آمدند از سرای هاشان از فیردگی و نمایش مردمان را.
[قرآن ۷۰۴] و مه باشیت همچو آنان که بیرون آمدند از سرای هاشان از فیردگی و نمایش مردمان.
[قرآن ۱۰۸۹] و مه باشیت همچو آنان که بیرون آمدند از سرای هاشان از فیردگی و نمایش مردمان.

فیریده شدن

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتُهَا (قصص ۵۸)
بَطِرَتْ: فیریده شدند.

- [قرآن ۹۹۹] و چندا نیست کردیم از دیهی که فیریده شدند در زندگانی خود.
[قرآن ۷۰۴] و چندا نیست کردیم از گروهی که فیریده شدند در زندگانی خود.
[قرآن ۱۰۸۹] و چندا نیست کردیم از دیهی که فیریده شدند در زندگانی خود.

کبت

وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا (نحل ۶۸)
النَّحْلُ: کبتان عسل.

- [قرآن ۲۰۴۶] و الهام داد خدا [و ند تو کبتان عسل را که بسازیت از کوه ها خانه ها.
[قرآن ۶۳۱] و الهام داد خداوند تو کبتان عسل را که بسازیت از کوه ها خانه ها.
[قرآن ۷۰۴] و الهام داد پروردگار تو به کبتان عسل که بسازیت از کوه ها خانه ها.
[قرآن ۱۰۸۹] و الهام داد خداوند تو به کبتان عسل را که بسازیت از کوه ها خانه ها.

کنانه

قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ (یوسف ۹۵)
القدیم: کنانه.

- [قرآن ۲۵۴۶] گفتند: به حق خدای، هراینه تو در دوستی کنانه.
[قرآن ۶۳۱] گفتند: به حق خدای، هراینه تو در دوستی کنانه کنانه.
[قرآن ۷۵۴] گفتند: به حق خدای، هراینه تو هراینه در دوستی کنانه خویشی.
[قرآن ۱۰۸۹] گفتند: به حق خدای، هراینه تو هراینه در دوستی کنانه خویشی.
[تفسیر نسفی] گفتند: به خدای تعالی که تو در همان دوستی کنانه‌ای.

نسپاس

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكَرَا وَإِنَّمَا كَفَرُوا (دهر ۳)
کفوراً: نسپاس.

- [قرآن ۱۰۸۹] هراینه ما نمودیمش راه یا تا بود شاکر و یا نسپاس.
[تفسیر نسفی] ما نمودیمش راه تا بود یا شاکر نیکو یا نسپاس تباه.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ (حج ۳۸)
کفور: نیک نسپاس.

- [قرآن ۷۵۴] هراینه خدای نه دوست دارد هر ناراستی نیک نسپاس را.
[قرآن ۱۰۸۹] هراینه خدای نه دوست دارد هر ناراستی نیک نسپاس را.

وَمَا يَخْدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (لقمان ۳۲)
ختار: نیک نسپاس.

- [قرآن ۷۵۴] و نه منکر شود به آیت‌های ما مگر بی وفایی نیک نسپاس.
[قرآن ۱۰۸۹] و نه منکر شوند به آیت‌های ما مگر هر بی وفایی نیک نسپاس.

وایج

وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَا أَتَّفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا (کهف ۴۲)
عُرُوشِها: وایج‌های وی.

- [قرآن ۹۹۹] و هلاک کرده شد میوه وی پس شد می گردانید دو کف دست خود را بر آنچه هزینه کرد در وی، و وی افتاد...
بر وایج‌های وی.

- [قرآن ۲۵۴۶] و هلاک کرده شد میوه وی پس شد می گردانید دو کف دست خود را بر آنچه هزینه کرد در وی و وی افتاد بود بر
وایج‌ها یا سفدهای وی.

- [قرآن ۶۳۱] و هلاک... کرده شد به میوه وی پس در... گردانید دو کف دست خو... آنچه هزینه کرد در آن بوستان و وی
افتاده بود بر وایج‌های وی بر سفدهای وی.

- [قرآن ۷۵۴] و هلاک کرده شد میوه وی پس در بامداد شد می گردانید دو دست خود را بر آنچه هزینه کرد در آن بوستان و
وی افتاده بود بر وایج‌های وی.

وايح کرده‌ها / وانج کرده‌ها

وَ هُوَ الَّذِي أَنشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَ غَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ (انعام ۱۴۱)

مَعْرُوشَاتٍ: وایح کرده‌ها، وانج کرده‌ها.

[قرآن ۹۹۹] و وی آنست که آفرید بوستانهایی وایح کرده‌ها و جز وایح کرده‌ها.

[قرآن ۲۰۴۶] و وی آنست که آفرید بوستان‌های وایح کرده‌ها و جز وایح کرده‌ها.

[قرآن ۶۳۱] و وی آنست که بیافرید بوستانهایی وایح کرده‌ها و جز وایح کرده‌ها.

[قرآن ۱۷۴] و ویست آنک آفرید بوستانهایی وایح کرده‌ها و جز وانج کرده‌ها.

[قرآن ۱۰۸۹] و وی آنست که آفرید بوستانهایی وانج کرده‌ها و جز وانج کرده‌ها.

اگر بخواهیم نمونه‌های دیگری از کاربرد واژه‌های فرارودی (ماوراءالنهری) را در اینجا بیاوریم، این یادداشت بسیار افزون می‌گردد و از حوصله این بحث بیرون است.

ب. گونه سیستانی

چنین به نظر می‌رسد که کمی پس از فتح حوزه سیستان به دست اعراب، ورود خوارج به سیستان آغاز شد. نمی‌دانیم که این، خوارج بودند که پس از حکمیت و نبرد نهروان، چون حوزه حکومتی اسلامی را جای امنی برای خویش نمی‌دیدند، به سیستان آمدند تا هر چه بیشتر از مرکزیت حکومت اسلامی دور باشند یا این موبدان و دین‌باوران زرتشتی بودند که با آگاهی از موقع و مقام خوارج، آنها را به سیستان فرا خواندند تا در کنار هم بتوانند دشمن مشترک خویش یعنی خلیفه و حکومت او را از میان بردارند.

ترجمه‌هایی از قرآن که به دست این دین‌باوران زرتشتی فراهم می‌شد بیشتر می‌تواند متأثر از یکی از گونه‌ها یا گویش‌های زبانی کاربردی در یکی از حوزه‌های سیستان قدیم باشد که اثرپذیری بسیاری از زبان پهلوی داشته است. حضور بلندپایگان بازمانده حکومت ساسانی، موبدان و بزرگان دینی زرتشتی از یک سو و گردآمدن فرقه‌هایی چون خوارج، عیاران، غلات شیعه و دیگر نحله‌های مذهبی در سیستان از سویی دیگر، بافت اجتماعی و فرهنگی ویژه‌ای به سیستان بخشیده بود. هر کدام از این گروه‌ها بنا به دلایلی خاص، در این حوزه جغرافیایی گرد آمده بودند. خوارج جنگاورانی قوی با باورهای متعصبانه بودند و به دنبال موقعیتی می‌گشتند که بتوانند نیازهای مادی خود را برآورده سازند و نیروهای خود را تجهیز کنند. زرتشتیان سیستان هم از ثروت و امکانات کافی برخوردار بودند اما توان جنگاوری و نظامی روزگار پیش از فتح سیستان را نداشتند. شاید این حدس درست باشد که در یک موقعیت بحرانی این دو گروه، بسیار بجا و مناسب یکدیگر را یافته‌اند و در برابر خلیفه ایستاده‌اند. اما این همداستانی و همکاری پس از چندگاه از میان رفته است.

در آن هنگامه پرهیاهاو شاید روحانیان زرتشتی که پیشتر، بنا بر حفظ سنت شفاهی تمایلی به نگاشتن متون دینی خود نداشتند در مواجهه با کتاب آسمانی دین نو، بر آن شدند تا هم سنت شفاهی دین زرتشتی را مکتوب نمایند و هم با ترجمه و تفسیر کتاب آسمانی مسلمانان، به نوعی زرتشتیان و تازه‌مسلمانان زرتشتی را - که عربی نمی‌دانستند - به خوانش و سنجش میان این دو کتاب آسمانی تشویق کنند.

در چنین موقعیت خاص اجتماعی در سیستان، گونه‌ای از زبان پهلوی با خط و زبان عرب شکل گرفت که ما آن را گونه سیستانی می‌نامیم. قرآن قدس و سوره مائده، تنها دو اثر بازمانده از این گونه زبانی هستند که تا امروز به آن‌ها دسترسی پیدا کرده‌ایم.

سیستان از دیرباز به لحاظ رونق اقتصادی و نیز تقدس مذهبی زرتشتی - به دلیل وجود آتشکده کرکوی - مورد توجه مردمان در حوزه‌های دیگر بود و پیروان و دوستان دین زردشتی را به این سرزمین کشانده بود. پس از آمدن اعراب و به وجود آمدن درگیری‌ها و مقاومت‌های مردم نواحی غربی و مرکزی ایران، سیستان به دلیل دور بودن از این حمله‌ها و تاخت و تازها مورد توجه گریزه‌ها قرار گرفت. عده‌ای از دین‌باوران زرتشتی هم که دیگر ایران را جای امنی برای زندگی نمی‌دانستند در میانه راه مهاجرت به هند، در کنار زرتشتیان ساکن سیستان ماندگار شدند و به مقاومت در برابر اعراب پرداختند.

گفتیم به جز زرتشتیان و خوارج، فرقه‌ها و گروه‌های دیگری هم در سیستان ساکن شده بودند. همگی این گروه‌های دینی و سیاسی در کنار هم توانستند سیستان را چونان دژی استوار و پایگاهی بزرگ علیه دستگاه خلافت اسلامی درآورند و این فضای خاص بعدها منجر به تشکیل حکومت صفاریان در سیستان شد که نخستین حکومت ملی ایرانی پس از ورود اعراب به شمار می‌رود.

در این یادداشت قصد بازگویی تمام حوادث تاریخی این حوزه را نداریم و آنچه گفتیم مختصری از تاریخ و اوضاع اجتماعی و سیاسی سیستان در سده‌های نخستین اسلامی بود. هنگامی که تاریخ تحولات سیستان را در نخستین سده‌های اسلامی بررسی کنیم با وضعیت ویژه و کاملاً متفاوتی نسبت به حوزه‌های جغرافیایی دیگر ایران برمی‌خوریم. متونی که در حوزه سیستان نوشته شده‌اند مانند تاریخ سیستان، مذهب الاسماء و احياء الملوك، در کنار اندک شباهت‌های واژگانی و آوایی، از نگاه ساختاری، پیوندی با زبان کاربردی در قرآن قدس و سوره مائده ندارند. از این رو می‌توان این دو متن قرآنی در حوزه جغرافیایی دیگری نوشته شده باشند.

در اینجا برخی از ویژگی‌های واژگانی، ساختاری و آوایی قرآن قدس را با هم می‌بینیم:

ویژگی‌های واژگانی

آماریدن

بیامارید: بشمارید = أَخْصُوا

یا پیغامبر! ازمان طلاق کنید زنان را، طلاق کنید ایشان را شمار ایشان را و بیامارید شمار و بپرخیزید از خدای. (طلاق ۱)

بیامارید: بشمرد = أَخْصَى

تا داند که برسانیدند پیغام‌های خداوند ایشان و در گرفت بدان نزدیک ایشان بود و بیامارید هر چیزی را به شمار. (جن ۲۸)

اجگهنان

اجگهنان: ازگهنان، به کاهلی = كُسَالَى

منافقان... ازمان ور خیزند بی نماز ور خیزند اجگهنان، می چشم دیدی نمایند مردمان را. (نساء ۱۴۲)

چی بشرد ایشان را که پدیرفته شدی زیشان نفقه‌ها ایشان بدان که ایشان کافر شدند به خدای و به پیغامبر او و

نیایند به نماز بی ایشان اجگهنان. (توبه ۵۴)

اکار

اکار: بیهوده، بازیچه = هُوَ / هُوَاً

بهبیل ایشان را که گرفتند دین ایشان را بازی و اکار و بفریفت ایشان را زندگانی این گیتی. (انعام ۷۰؛ نیز: لقمان ۶)

اکار: نابکار، بیهوده = لَغْواً

نیشند دران اکار بی سلام، و ایشان را بهد روزی ایشان دران بامداد و او یارگه. (مریم ۶۲؛ نیز: واقعه ۲۵)

اوبرد

اوبرد: آب مهیب، غرق آب = الطوفان

بفرستادیم و ریشان اوبرد و ملخ و خبز ملخ و کزو و خون نشان های دیدور کرده. (اعراف ۱۳۳)

بارخوار گندادن

بارخوار گندادیم: غافل یافتیم، غافل کردیم = أَغْفَلْنَا

و فرمان برداری مکن کرا بارخوار گندادیم دل اوی از ایادکرد ایما و پس روی کرد هوای اوی را و هست کار اوی ضایع. (کف ۲۸)

برستون کردن

برستون کرد: پرستید = عَبَدَ

بگه: ای آگه کنم شما را به گتر ازان پاداش نزدیک خدای: کی به لعنت کرد اوی را خدای و به خشم شد و روی و کرد ازیشان کپیان و خوکان، و برستون کرد دیو را. (مائده ۶۰)

برستون کنند مرا: ببرستند مرا = يَغْبُدُونِي

وعده کرد خدای ایشان را که بگرویستند از شما... برستون کنند مرا، شرک نگیرند به من چیزی. (نور ۵۵)

برمر داشتن

می برمر دارد: چشم می دارد، انتظار می کشد = يَنْتَظِرُ

زیشان هست کی تمام کرد نذر اوی و زیشان هست کی می برمر دارد و بدل نکردند بدل کردنی. (احزاب ۲۳)

می برمر دارد: چشم می دارد = يَتَرَبَّصُ

از اعراییان هست کی می گیرد آن می خزین کند تاوانی و می برمر دارد به شما سختی ها. (توبه ۹۸)

می برمر داشت: چشم می داشت = يَتَرَقَّبُ

شد در شارسرستان ترسیدار می برمر داشت، ازمان اوی که می نصرت طلبید ازوی. (قصص ۱۸)

برنگ

به برنگ های ریگ: به تل های ریگ = بِالْأُخْفَافِ

ایاد کن برادر عادیان را که پدس برد قوم اوی را به برنگ های ریگ... من می ترسم و شما از عذاب روز بزرگ. (احقاف ۲۱)

بژدر / بژدره

بژدرها: شراره ها = بَشَرَرٌ

آن می اندازد بژدرها چون که ها. (مرسلات ۳۲؛ نیز: رحمن ۱۵، ۳۵)

بیشردن

بیشرد: بازمی دارد، جدا کند = يَحُولُ

بدانید که خدای بیشرد میان مرد و دل اوی و اوی که بی اوی حشر کرده شید. (انفال ۲۴)

مبشیرید ایشان را؛ باز مدارید ایشان را، منع نکنید ایشان را = لَا تَعْضُلُوهُنَّ

یا ایشان که بگروستید! حلال نبهد شما را که میراث گیرید زنان را دژکام و مبشیرید ایشان را تا ببرد برخی آن دادید ایشان را بی آن کنند فاحشی دیدور. (نساء ۱۹)

بشرده

بشرده: بازداشته = مَكْنُوعَةٌ

نی بریده بهد و نی بشرده. (واقعه ۳۳)

بشرده: بی‌روزی، بی‌بهره، محروم = الْمَحْرُوم

و در مال‌ها ایشان حقی معلوم است خواهنده را و بشرده را. (ذاریات ۱۹)

بونده دادن

بونده داده شهید: تمام و کامل داده شود = وَفِيَتْ / يُوفَّى / تُوفَّى

و آن خزین کنید از نیکی، بونده داده شهید بی شما و شما ستم کرده نشید. (بقره ۲۷۲؛ نیز: بقره ۲۸۱؛ آل عمران ۱۶۱؛ انفال ۶۰؛ نحل ۱۱۱؛ زمر ۷۰)

بونده کردن

بونده کن: تمام ده = فَأَوْفِ

گفتند: یا عزیز! رسید بدیما و اهل ایما گرسه‌ی و آوردیم اخیریانی کاسد؛ بونده کن ایما را پیمادو صدقه کن وریما. (یوسف ۸۸)

پدس بر

پدس بر: بیم‌کننده، بیم‌دهنده، بیم‌نمای = تَذِيرٌ / التَّذِيرُ

توا پدس بر هی، خدای ور هر چیزی نگه‌وان است. (هود ۱۲؛ نیز: حجر ۸۹؛ فاطر ۳۷)

پدس بران: بیم‌کنندگان، ترسانندگان = التَّذُرُّ

... آسمان‌ها و زمین. و منفعت نکند نشان‌ها و پدس بران از قومی که نمی‌گرویند. (یونس ۱۰۱)

پنک

به پنک اوی: به پیشانی و موی پیشانی او = بِنَاصِيَتِهَا

من وستام کردم ور خدای، خداوند من و خداوند شما. نیست هیچ موجنده‌ی یا نی اوی گرفتارست به پنک اوی. (هود ۵۶؛ نیز: رحمن ۴۱)

پیماد

پیماد: پیمانه، کیل = كَيْلٌ / الْكَيْلُ

ار نیارید به من اوی را، پیماد نیست شما را نزدیک من و نزدیک میایید به من. (یوسف ۶۰)

گفتند: یا عزیز! ... بونده کن ایما را پیماد و صدقه کن وریما. (یوسف ۸۸)

چشم‌دید

به چشم‌دید: از بهر نمایش = رِئَاءَ

توه مکنید صدقه‌های شما به منت و دشواری، چون اوی که می خزین کند مال اوی به چشم‌دید مردمان، و نگروید به خدای و به روز آن جهن. (بقره ۲۶۴؛ نیز: انفال ۴۷)

خجاره

خجاره: کم، اندک = قَلِيلٌ / قَلِيلاً

ایشان می‌خرند... خدای و سوگندان ایشان بهای خجاره، ایشان نیاوه نبهد ایشان را در آن جهن. (آل عمران ۷۷؛ نیز: طارق ۱۷)

خواستوا شدن

خواستوا شدند: اقرار کردند، مقرر آمدند، اقرار دادند، خستو شدند = اغْتَرَفُوا / فَاغْتَرَفُوا

دیگرانی خواستوا شدند به گنهان ایشان، بیامیختند عملی نیک و دیگری گست، شاید خدای که توبه پدیدد وریشان. (توبه ۱۰۲)

خواستوا شدید: خستو شدید، اقرار دادید، بگرویدید = أَقْرَضْتُ

گفت: ای خواستوا شدید و بستدید و ران پیمان من. گفتند: خواستوا شدیم. (آل عمران ۸۱)

درچیندن

دروغ درچیندار = مُفْتَرٍ

ازمان بدل کنیم نشانی به جایگه نشانی... گفتند: توا دروغ درچیندار هی، بل گویشتر ایشان نمی‌دانند. (نحل ۱۰۱)

دروغ درچینداران = مُفْتَرُونَ

بی عادیان برادر ایشان را، هود را، گفت: یا قوم من! برستون کنید خدای را، نیست شما راهیج خدای جد او، نه اید شما بی دروغ درچینداران. (هود ۵۰)

دوارستن / دواریدن

بدوارید: دور باشید، خوار شوید = أَخَسُّوا

گهد: بدوارید دران و سخن مگوهدید و امن. (مؤمنون ۱۰۸)

دوارسته

دوارسته: رانده، سرگردان، گریخته، دور شده، خوار شده = خَاسِئَةً / خَاسِئِينَ

ازمان نافرمان شدند زان واز زده شدند ازان، گفتیم ایشان را: بید کپانی دوارسته. (اعراف ۱۶۶)

واز واز آر چشم را دوباره، تا واز گردد بی توا چشم دوارسته، و آن رنجه. (ملک ۴)

راست کر

راست کترتر: راست گوتر، راست تر = أَصْدَقُ

خدای... بهم کند شما را تا بی روز رستاخیز گمازند نیست دران، کی راست کترتر از خدای به حدیث؟ (نساء ۸۷؛ نیز: ۱۲۲)

سبوز

سبوز آن: آواز آتش آن = حَسِيسَهَا

نیشنند سبوز آن و ایشان دران آرزوا کرد نفس ها ایشان، جاودانگان بند. (انبیاء ۱۰۲)

سبوزی: پای آوازی، صدا و آواز نرم و آرام = هَمْسًا

آن روز می پس روی کنند... و نرم شهد بانگ ها خدای را، نیشنی بی سبوزی. (طه ۱۰۸)

سبوزی: آوازی نرم، پای آوازی = رِكْزًا

چند هلاک کردیم پیش ایشان از گرهی. ای گینی از ایشان هیچ یکی را، یا اشنی ایشان را سبوزی؟ (مریم ۹۸)

سپزگی

به سپزگی: به سخن چینی و ملامت و سرزنش = بِنَمِیم
اوسوس کناری رفتاری به سپزگی. (قلم ۱۱)

ستاد/ ستادی

ستادی: پناهگاهی = مَلْجَأٌ

ور سه ایشان... یقین شدند که ستادی نیست از خدای بی اوی، واز توبه پذیرفت وریشان، تا توبه کنند. (توبه ۱۱۸؛ نیز: حشر ۲، احزاب ۲۶)

سوریدن

سوریدنی: گریختنی، رمیدنی، گریز و دور شدنی = نُفُورٌ / نُفُوراً
دیدور کردیم درین قرآن، تا پند پذیرند، و نمی‌اوزاید ایشان را بی سوریدنی. (اسراء ۴۱)

سوریده

سوریده: رمیده = مُسْتَنْفِرَةٌ
گوهی ایشان گورانی سوریده هند. (مدثر ۵۰)

سیستن

بزرگ سیستند اوی را: بزرگ یافتند او را = أَكْبَرَتْهُ
بساخت ایشان را تکیه جای و داد هر یکی را زیشان کاردی، گفت: بیرون شه وریشان، ازمان دیدند اوی را بزرگ سیستند
اوی را و بیریدند دست‌ها ایشان. (یوسف ۳۱)

شپیلیدن

شپیلیدنی: صغیر زدنی = مُكَاءٌ
نبود نماز ایشان نزدیک خانه بی شپیلیدنی و دست و دست زدنی. (انفال ۳۵)

شتفت

شتفت: سقف = السَّقْفُ
آمد عذاب خدای به گل‌کردها ایشان از بن‌دادها، بیفتاد وریشان شتفت از زور ایشان، و آمد بدیشان عذاب از کجا
ندانستند. (نحل ۲۶)
شتفت آن: سقف آن = سَمَكُهَا
ور داشت شتفت آن گراگر کرد آن را. (نازعات ۲۸)

شوهنگ کردن

شوهنگ کنیم ور وی: شبیخون آوریم بر وی = لَنُبَيِّتَنَّهٗ
گفتند: سوگند خوردند به خدای شوهنگ کنیم ور وی، وراهل اوی. (غل ۴۹)
می شوهنگ کند: به شب می‌اندیشد و می‌گوید = بَيَّتَ
ازمان بیرون شند از نزدیک توا می شوهنگ کند گرهی زیشان جد آن می‌گهند. (نساء ۸۱، ۱۰۸)

شیشیدن

بشیشد: زبان بیرون کند و بدمد = يُلْهَثُ
مثل اوی چون مثل سگ است ار حمله کنی وروی بشیشد یا بهیلی اوی را بشیشد. (اعراف ۱۷۶)

کریشک

کریشکی: گودال، کنده = حُفْرَة

ایاد کنید نعمت خدای و شما که بودید دشمنانی... شدید به نعمت اوی برادرانی، و بودید ورکرانه ی کریشکی از آتش برهانش شما را ازان. (آل عمران ۱۰۳؛ نیز: توبه ۱۰۹)

کلونک

چون کلونکی: چون چراغدانی = کِمِشْکَاةٍ

مثل روشنای اوی چون کلونکی دران چراغی... می کامد روغن زیت آن که بدروشد ار همه نرسد بدان آتش؛ روشنای ور روشنای. (نور ۳۵)

کنز

چون چوب کنز: چون چوب خوشه خرما = کَالْمُرْجُونِ

مه، تقدیر کردیم آن را منزل ها تا واز آمد چون چوب کنز کهن. (یس ۳۹)

کویلیک

کویلیک ها: از یک اصل رسته، از یک بن برآمده = صِنَوَان

و در زمین پاره های یک و دیگر همسایگی گرفتارست... خرماها کویلیک ها و جد کویلیک ها، آب داده شهد به یک آب. (رعد ۴)

کیل

کیل: کز = الْغَى

ار گینند ره راست نگیرند آن راه، و ار گینند ره کیل گیرند آن راه. (اعراف ۱۴۶؛ نیز: زمر ۲۸)

گل کرد

گل کردها ایشان: برآورده های ایشان، خانه های ایشان که از گل درست می کردند = بُنِیَاتُهُمْ

همیشه گل کردها ایشان آن که بنا کردند، گمانندی بهد در دل ها ایشان بی آن که پاره شهد دل ها ایشان. (توبه ۱۱۰؛ نیز: شعراء ۱۲۹)

گندادن

گندادندی: می یافتند = لَوَجَدُوا

ار ایشان... آمرزشت خستندی از خدای و آمرزشت خستی ایشان را پیغامبر، گندادندی خدای را توبه پدیرفتاری رحمت کنار. (نساء ۶۴؛ نیز: نساء ۸۲)

گندن / گندیدن

گندی: می یابی = لَتَجِدَنَّ

گندی سخت مردمان به عداوت ایشان را که بگرویستند جهودان را و ایشان را که شرک گرفتند، و گندی نزدیکتر ایشان به دوستی ایشان را که بگرویستند. (مائده ۸۲)

گهاریدن

بگهاراند: فروبرد و بگواراند آن را = يُسَيِّغُهُ

می نگسد آن را و نکامد که بگهاراند آن را و آید بدوی مرگی از هر جایگهی و نبهد اوی مرده. (ابراهیم ۱۷)

گواشمه

گواشمه ها ایشان: واشامه های ایشان، روسری های ایشان = خُمُرِهِنَّ

بگه زنان مؤمنه را... کو فرود هیلند گواشمه ها ایشان و ر گریوان ها ایشان و اشکرا نکنند. (نور ۳۱)

گوزان انگبین

گوزان انگبین: زنبوران عسل = التَّخْلِي

الهام کرد خداوند توای کوژان انگبین: که گیرید از گُها خانه‌های و از درختان وزان می‌ماسیابندند. (نحل ۶۸)

گوسرای

گوسرای: شنونده و خوش شنو، گاه دهن‌بین و حرف‌شنو. گوه: یه. سراییدن: شنیدن = اُذُنْ

ازیشان اند ایشان که می‌دشخواری نمایند پیغامبر را و می‌گهند: اوی گوسرای. بگه: گوسرای نیکی شما را. (توبه ۶۱)

مایگان

مایگان: ماه = الشَّهْر / شَهْرًا

یا ایشان که بگرویسید! حلال مگیرید نشان‌های خدای و نی مایگان حرام و نی قربان و نی قلاید. (مائده ۲)

مایگانی: ماهی = شَهْرُ

و نرم کردیم سلیم را باد. بامداد آن مایگانی و او یارگه آن مایگانی. (سبا ۱۲)

مرو

مروی ایشان: اختر بد ایشان، فال بد ایشان = طَائِرُهُمْ

ازمان آمد بدیشان نیکوی، گفتند: ایما راست این... بدان مروی ایشان نزدیک خدای است. (اعراف ۱۳۱)

مروی شما: فال بد شما، شومی شما = طَائِرُكُمْ

گفتند: مروی شما و شما، ای ارپند داده شید؟ بل شما قومی توهی کناران هید. (یس ۱۹)

میزدک بردن

میزدک برد: مزده دهد = يُبَشِّرُ

تا پدس برد از عذابیی سخت از نزدیک اوی و میزدک برد مؤمنان را. (کف ۲؛ نیز: مریم ۹۷، ذاریات ۲۸)

نگشتن

بنگسد: فرو برد، فرو خورد = تَلَقَّفُ

و بیوکن آن در راست دست توا، تا بنگسد آن کردند، آن کردند کید جادوی و نیک بخت نشهد جادوسار کجا آید. (طه ۶۹)

می‌نگشت: می‌خورد، فرو می‌برد، می‌بلعید = تَلَقَّفُ

وحی کردیم بی موسی که بیوکن عصای توا. ازمان آن می‌نگشت آن می‌کردند. (اعراف ۱۱۷)

نیاوه

دو نیاوه: دو بهره، دو برابر = كَفْلَيْنِ

بگروید به پیغامبر اوی، دهد شما را دو نیاوه از رحمت اوی و کند شما را روشنای. (حدید ۲۸)

نیاوه: سهم و اندازه، بهره = حَظِّ

ار بند برادرانی مردانی و زنانی، نر را چند نیاوهی دو ماده. (نساء ۱۷۶)

وستام کردن

وستام کردم: توکل کردم، اعتماد کردم = تَوَكَّلْتُ

من وستام کردم و ر خدای، خداوند من و خداوند شما. (هود ۵۶؛ نیز: انفال ۴۹)

ج. گونه مرکزی (رازی)

در گستره بزرگ جغرافیایی ایران قدیم، پیش از شکل‌گیری گونه نوشتاری و معیار برای زبان فارسی، گونه‌ها و گویش‌های پرشماری در هر یک از حوزه‌های جغرافیایی ایران بزرگ کارایی داشته‌اند که گونه گفتاری آن حوزه در گونه نوشتاری آن از سوی نویسندگان و سرایندگان در متن‌های فارسی آن سرزمین به کار گرفته می‌شد.

این گونه‌ها و گویش‌های فارسی - ایرانی با بهره‌وری از زبان‌های فارسی باستان و یا فارسی میانه، خواه شرقی و خواه غربی شکل گرفته‌اند.

گونه‌ها و گویش‌های فارسی کاربردی در حوزه شرق و شمال شرق ایران؛ ماوراءالنهر (= فرارود)، بیشتر از شاخه زبان‌های ایرانی میانه شرقی اثر پذیرفته‌اند. همچنانکه متونی هم که در آن حوزه نوشته شده‌اند بسیاری از ویژگی‌های زبان‌های ایرانی میانه شرقی را در خود حفظ کرده‌اند و گویای میزان بهره‌وری از این زبان‌ها هستند. چه از نگاه واژگانی و چه ساختار صرفی و آوایی، که نمونه‌های آن را در بخش گونه ماوراءالنهری (= فرارودی) بویژه در بخش پساوند‌ها، به روشنی می‌توان دید. اما در کنار آن، گونه رازی یا حوزه مرکزی ایران از گونه فارسی میانه غربی ایران سخت متأثر شده است. از این روی این گونه زبانی و گویش‌های آن، از نظر واژه و ساخت و آوا، ناهم‌گونی‌های فراوانی با دیگر گونه‌های زبانی فارسی دارند و یکی از ویژگی‌های آن پرکار بودن پیشوندها در این گونه است.

سرایندگان و نویسندگانی که در این حوزه جغرافیایی می‌زیسته‌اند از دیرترین روزگار نمونه‌های فراوانی از واژه‌های گویش خویش را در سروده‌ها و نوشته‌های خویش به کار گرفته‌اند:

پنگ = پیشانی

بت چینی به پنگ و منگ و آسا گله گیلی و گردن دیلم آسا (شاعران بی دیوان، «بندار رازی»/ ۳۶۷)

گله گیلی

بت چینی به پنگ و منگ و آسا گله گیلی و گردن دیلم آسا (همان، «بندار رازی»/ ۳۶۷)

دیم = روی

کو و سدره تیلہ بداؤ آیین وادیم کته دیم ای مردمون وشاین (همان، «دیواره وز مسته مرد»/ ۱۸۳)

که اج دیمت نموتا نکج تاقش به بالاین نکوسر، ویج بالا (همان، «بندار رازی»/ ۳۶۷)

شیر در تب همیشه از بیمت لرزه کرده چو دشمنانت دیم (همان، «عطای رازی»/ ۶۰۲)

گتن = گفتن

به شهر ری به منبر بر یکی روج همی گت واعظک زین هرزه لایی (همان، «بندار رازی»/ ۳۷۴)

گلپزه = کوزه

چو کرد او گلپزه پر از آب جوی به آب گلپزه فرو شست روی (همان، «منطق رازی»/ ۲۰۴)

مانگ = ماه

خور رنگین و مانگ سرو بالا ابالای توام بر سر و بالا (همان، «بندار رازی»/ ۳۶۷)

به جنته چشمکان فامانگ و پروین همه شف می‌برم تا روج ویلا (همان، «بندار رازی»/ ۳۶۸)

مرجو = عدس

برآرد آنکه نیارد مشعبد از پرده بدانند آنکه نداند به دیگ در مرجو (دیوان قوامی رازی/ ۳۶۱)

در کتاب‌های تاریخی و جغرافیایی سرزمین ری، سرزمین کهن و دیرینه‌ای است که پیشینه آن به هزاره سوم پیش از میلاد می‌رسد.^۱ در روزگار باستان این حوزه جغرافیایی به لحاظ رونق اقتصاد و فرهنگ جایگاه معتبری داشته و این موقعیت را حتی تا پس از آمدن اعراب به ایران در سده‌های نخستین اسلامی و پس از آن همچنان حفظ نموده است.

موقعیت جغرافیایی و اقتصادی خوب ری و تقدس مذهبی این شهر، هم در ایران زرتشتی و هم بعدها در ایران اسلامی، توانسته است همواره توجه مردمان مختلف با فرهنگ‌های گوناگون را از گوشه و کنار ایران و سرزمین‌های دیگر به خود جلب کند. به عبارت دیگر، ری «جایگاه برخورد فرهنگ‌ها و پاره فرهنگ‌ها بود».^۲

آگاهی‌های ما از زبان کاربردی مردم ری در روزگاران گذشته بسیار اندک است و بیشتر به داوری‌هایی محدود می‌شود که برخی از سفرنامه‌ها و پاره‌ای از متون بدان اشاره کرده‌اند چنانکه در احسن التقاسیم می‌خوانیم:

«در زبان عجم‌ها شیواتر از زبان مردم ری نیست». (احسن التقاسیم / ۵۹۵)

«در ری «را» بیفزایند و گویند: را ده، را کن». (همان / ۵۹۵)

درخور گفتن است در متونی که از حوزه ری می‌شناسیم این پیشوند دیده نمی‌شود، شاید این پیشوند صورت دیگری از «د» یا «ها» باشد که هنوز هم در گونه گفتاری و نوشتاری این حوزه به کار گرفته می‌شود.

در برخی از نوشته‌ها و متون فارسی اشاره‌هایی به گونه زبانی رازی شده است.

«لغات تازی و ترکی... و زبان رازیان و حجازیان و ولایت ماوراءالنهر و اصطلاح شعرای هر شهر و مصنوعات افاضل و مستعملات امثال از متون دواوین نظم و کتب نثر بیرون آوردم و ترتیب حروف تهجی نهاد». (دستورالافاضل / ۵۷)

«جواب آن به لغت کرخیان و بلخیان و به نظم تازیان و رازیان گوش دار». (مقامات حمیدی / ۱۲۳)

«پس نظم تازی بگذاشت و نوای دری و رازی برداشت». (همان / ۱۲۸)

در خواب دیدم که یکی مرا گوید که عمل توریج به تو دادند، گویی من به مازندران چگونه ممکن باشد این هیچ نیست. مرا گوید «توریج» به عبارت رازی ای «بگریز». (نزهت‌نامه علایی / ۴۶۹)

در کتاب صیدیه به نمونه‌هایی از واژه‌های کاربردی گونه رازی زبان فارسی بر می‌خوریم که می‌تواند نشانه‌ای از ناهم‌گونی‌ها و تفاوت‌های این گونه از زبان فارسی با گویش‌ها و گونه‌های دیگر باشد:

(آزاد درخت را) و جبرئیل و ابومعاذ در تفسیر ادویه گویند که اهل ری... «هلیله» گویند. (صیدیه، ج ۱ / ۵۱)

در ری انگوری است که به او ماند به هیأت و لون، و اهل ری... (اصابع العذاری) را «انگشت کنیزکان» گویند. (همان، ج ۱ / ۶۹)

آن «کوک» که در متعارف او را بخورند... به زبان رازی «کاهو» گویند. (همان، ج ۱ / ۲۶۸)

(دوقورا) مصنف کتاب کافی گوید اهل ری... «نهمتک» گویند. (همان، ج ۱ / ۲۹۹)

(زنجبیل الکلاب را) محمد زکریا گوید اهل ری... «ترم» گویند. (همان، ج ۱ / ۳۴۶)

رسایی گوید شافی که... (شیاف مامیثا) را از زمین ارمینیه به اطراف برند در نواحی ری بسیار بود و او را «نوش دربندی» گویند. (همان، ج ۱ / ۴۳۷)

(قتابری را) اهل ری «هنجمنک» گویند. (همان، ج ۱ / ۵۶۹)

(وج را) اهل ری نیز «اکر» گویند. (همان، ج ۲/ ۷۰۴)

هنگامی که به بررسی گونه‌شناسی متون فارسی می‌پرداختیم. متن‌هایی را که در پیوند آنها به حوزه ری تردید نداشتیم و از ویژگی‌های واژگانی و ساختاری و آوایی مشترک بهره‌مند بودند زیر عنوان گونه رازی قرار دادیم. اما در ادامه این پژوهش‌ها دریافتیم که میان متن‌هایی که در حوزه مرکزی ایران نوشته شده‌اند با نوشته‌هایی که از گونه رازی در دست داریم، همانندی‌های واژگانی، ساختاری و آوایی فراوانی دیده می‌شود. گستردگی این هم‌خوانی‌های گونه‌گون بدان اندازه بود که ما را بر آن داشت تا گونه زبانی این دو حوزه را با یک نام واحد یعنی گونه رازی-مرکزی بنامیم.

منظور از حوزه مرکزی، ناحیه‌ای است در مرکز ایران شامل ایالات و ولایات مرکزی واقع بین اصفهان و همدان و تهران و مشتمل بر شهرهای کرمانشاهان، همدان، ملایر، اراک، گلپایگان و اصفهان. این حوزه گسترده در قدیم عراق عجم نامیده می‌شد. اصطلاح عراق عجم در تقسیمات کشوری ایران تا انقلاب مشروطیت معمول بود و پس از آن نیز در نقشه‌های جغرافیایی و تقسیمات کشوری باز مورد توجه بود، ولی پس از تقسیم کشور به استان‌های مختلف این اصطلاح متروک شد.

در فرهنگ نامه‌ها به واژه‌هایی بر می‌خوریم که ویژه حوزه عراق بوده‌اند:

«درتاج» - [به فتح دال و سکون رای مهمله با تاء قرشت] گیاهیست که به هر طرف که آفتاب گردد آن نیز گردد و در عراق آن را «توله» گویند. (مجمع‌الفرس، ج ۲/ ۵۰۷)

«درتاج» گیاهی است که به هر طرف که آفتاب گردد او به آفتاب گردد و در عراق او را «توله» گویند. (فرهنگ تحفه الاحباب / ۱۵۶)

«درتاج» - با تاء قرشت بر وزن کجواج، گیاهی است عاشق آفتاب زیرا که به هر طرف که آفتاب گردد او نیز گردد و آن را در عراق «توله» گویند. (برهان قاطع، ج ۲/ ۸۳۲)

«ورتاج»، پنیرک باشد و آن گیاهی سبز است گرد به هر طرف که آفتاب گردد او با آفتاب گردد و او را در عراق، «توله» گویند. (معیار جمالی / ۲۶)

«چهارطاق»، نوعی از خیمه است که آن را در عراق، شروانی و در هندوستان «رواتی» گویند. (برهان قاطع، ج ۲/ ۶۷۳)

چارطاق - باطای حطی به الف کشیده و به قاف زده، معروف است و نوعی از خیمه چهارگوشه هم هست که آن را در عراق، شروانی و در هند «رواتی» گویند... (همان، ج ۲/ ۶۱۰)

«سورنجان»، به کسر ثالث و سکون نون و جیم به الف کشیده و به نون دیگر زده، به لغت اندلس دواپی است که آن را در عراق، لعبت بربری گویند... (همان، ج ۲/ ۱۱۸۶)

«برغست» - [به راء و سین مهملتین و غین معجمه به وزن بریست]، در تحفه و معیار جمالی گیاهیست که به چهارپایان دهند و بیشتر خورش خر بود و گل زرد دارد و بعضی گویند گیاهی است که آن را در عراق، «مجه و موجه» خوانند. (مجمع‌الفرس، ج ۱/ ۱۲۲)

چکاو، و چکاوک و چکاو و چکوک، با اول مفتوح، سه معنی دارد. اول نام جانوری است پرنده که از گنجشک اندک بزرگ‌تر باشد و خوش‌آواز بود، و آن را «جل» نیز گویند، و به تازی «قبره» و «ابوالملیح» خوانند، و در عراق آن را «هوزه» نامند. (فرهنگ جهانگیری، ج ۲/ ۱۵۱۱)

با دقت در ساختار گونه زبانی رازی-مرکزی می‌بینیم که در این گونه زبانی پیشوندها بسیار گسترده‌تر و بیشتر از پسوندها حرکت می‌کنند از این روی می‌توان گمان برد که این گونه زبانی از زبان‌های ایرانی میانه غربی متأثر بوده باشد چرا که در زبان‌های ایرانی میانه غربی کاربرد پیشوندها در سنجش با پسوندها بسیار بیشتر است. عکس این

قضیه را در گونه زبانی فرارودی می‌بینیم، همانطور که گفتیم گونه فرارودی متأثر از زبان‌های ایرانی میانه شرقی به ویژه سغدی است از این روی در این گونه زبانی پسوندها بیشتر از پیشوندها کاربرد دارند. نمونه‌هایی از کاربرد پیشوندها در متون حوزه مرکزی در پایان این بخش آمده است.

از میان ترجمه-تفسیرهای در دسترس ما، پنج ترجمه و تفسیر از جمله تفسیر ابوالفتح رازی، ترجمه قرآن ری و ترجمه‌های قرآن به شماره ۱۸۵۶، ۱۴۷۰، ۲۱۰۰ محفوظ در کتابخانه آستان قدس رضوی و ترجمه قرآن ماهان^۱، همگونی‌های واژگانی و ساختاری فراوانی با هم دارند که می‌توان همه این ترجمه-تفسیرها را از یک حوزه جغرافیایی دانست. هم‌خوانی‌ها و شباهت‌های واژه‌ای، ساختاری و آوایی این ترجمه‌ها با متن‌های حوزه رازی-مرکزی بسیار فراوان است از این روی این ترجمه-تفسیرها را بخشی از گونه زبانی رازی-مرکزی، به شمار می‌آوریم.

در این مجال واژگان ویژه گونه رازی-مرکزی را که در ترجمه‌های قرآن این حوزه کاربرد دارد، با هم می‌بینیم:

ویژگی‌های واژگانی

ارشنه

یک برای روی و یک بار برای دست‌ها از ارشنه تا به سر انگشتان چنان که در وضو باشد. (تفسیر ابوالفتح، ج ۳۷۸/۵)

ای آنان که ایمان آورده‌اید چون برخیزید به نماز بشوید روی‌هایتان و دست‌هایتان به ارشنه [المُرافِق] و مسح کنید بر سرهاتان. (مانده ۶) (همان، ج ۲۶۴/۶)

ای آنانکه ایمان آوردی چون برخیزید سوی نماز بشوید روی‌ها شما و دست‌ها شما تا ارشنی‌ها [المُرافِق] و مسح کنید بر سرها شما. (ترجمه قرآن شماره ۱۴۷۰ / مانده ۶)

انزله کردن

از جمله آنچه خدای بر تو انزله کرد این بود. (تفسیر ابوالفتح، ج ۶/۶)

خدای تعالی امشب آیاتی بر من انزله کرد. (همان، ج ۲۰۶/۵)

به خدای که خدای این آیت چنین انزله کرد. (همان، ج ۳۱۵/۵)

ایشان بر پای داشتندی تورات و انجیل و آنچه انزله کردند ایشان را از خدایشان بخوردندی. (همان، ج ۳۷/۷)

وَمَا أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ مِنْ رَّبِّكُمْ؛ و آنچه انزله کردند بر شما از خدایتان. (همان، ج ۹۰/۷)

تا شما نگویی اگر کتابی بر ما انزله کرده بودند ما از ایشان مهتدی تر بودیمی. (همان، ج ۹۷/۸)

او کافر باشد بدانچه خدای تعالی بر پیغمبران انزله کرده بود. (همان، ج ۲۲۱/۸)

خدای تعالی این آیت در بلعم باعور انزله کرد. (همان، ج ۱۴/۹)

آنچه ما انزله کردیم بر بنده ما یعنی محمد - صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ - از قرآن. (همان، ج ۱۲۱/۹)

به درستی انزله کردند [نَزَّلَ] بر شما اندر نامه کی چون بشنوید حجت‌های خدای، کافر شوند به وی و فسوس کنند. (نساء ۱۲۰) (ترجمه قرآن ماهان ۶۷)

۱. بخشی از ترجمه قرآن ماهان هم‌خوانی‌های واژگانی فراوانی با زبان ترجمه‌های گونه ماوراءالنهری دارد و بخشی دیگر با زبان نوشته‌های گونه رازی-مرکزی، همگون است. گمان می‌رود این ترجمه قرآن از ترکیب و تلفیق چند جزء قرآن که در حوزه‌های جغرافیایی و گونه زبانی متفاوت ترجمه شده است، فراهم آمده باشد و یا اینکه مترجم از چند ترجمه قرآن متفاوت برای ترجمه خود از قرآن، سود برده باشد.

هر کی حکم نکند به آنچه انزل کرد [أَنْزَلَ] خدای، ایشانند ایشان کافران. (مانده ۲۴) (ترجمه قرآن ماهان / ۷۸؛ نیز: ۸۴)
چون گفتند نکرد انزل [مَا أَنْزَلَ] خدای بر آدمی از چیزی. (انعام ۹۱) (همان / ۹۵؛ نیز: ۱۰۳)

بجاردن / بجاردن

بترسی از دوزخ، آن که هیزمش مردم باشد و سنگ‌ها بجارده‌اند [أُعِدَّتْ] برای کافران. (تفسیر ابوالفتح، ج ۱/۱۶۱)
«اعداد» و «استعداد» بجاردن باشد. (همان، ج ۱/۱۶۷)

و بترسید از آن آتش که برای کافران [أُعِدَّتْ] بجارده‌اند. اگر گویند چون دوزخ برای کافران و فاسقان بجارده‌اند، چرا کافران را تخصیص کرد. (همان، ج ۵/۶۵)

خشم گیرد خدای بر او و لعنت کند او را و بجارد [أَعَدَّ] برای او عذابی بزرگ. (نساء ۹۳) (همان، ج ۶/۵۳)

«لَعَنَ» طرد و ابعاد و راندن و دور کردن از رحمت باشد و اعداد و استعداد بجاردن. (همان، ج ۶/۶۹)

هشام بن غروه گفت مراد آن است که، خدای تعالی برای ایشان بجارده است در بهشت از نعیم و لذات ماکل و مشارب و مشارب و هنات عیش. (همان، ج ۹/۶۴)

بجارده است [أَعَدَّ] برای ایشان بهشت‌هایی که در زیر درختان آن جوی‌ها می‌رود. (همان، ج ۱۰/۱۸۱)

«هَيْئَ لُكٍ» بالكسر، وَضَعَ الثَّاءُ، گفت معنی آنست که تَهَيَّأتْ لُكٍ؛ برای تو ساخته بجارده‌ام، ساخته‌ام خود را. (همان، ج ۱۱/۴۶)

و آن که آنان که ایمان ندارند به آخرت بیجاریم برای ایشان عذابی دردناک. (همان، ج ۱۲/۱۲۵ حاشیه)

و چون دور شدی از ایشان و آنچه پرستیدند مگر خدای را باز شوی با غارتا برافلاجد برای شما از بخشایش، بیجارد برای شما از کارتان روزی. (همان، ج ۱۲/۳۰۶ حاشیه)

این کافران قیامت به دروغ می‌دارند و ما بجارده‌ایم برای ایشان که قیامت دروغ دارند دوزخ. (همان، ج ۱۴/۱۹۹)

گفت: هیچ سخنی نگوید والا به نزدیک آن نگاهبانی بیجارده. (همان، ج ۱۸/۶۷)

بیجارده‌اند برای آنان که به خدا ایمان دارند و پیغامبران او. (همان، ج ۱۹/۳۶)

برای ایشان عذاب دوزخ بیجارده‌ایم با آن که در دنیا ایشان را به شهاب می‌سوزیم. (همان، ج ۱۹/۳۲۱)

دارد آن را که دارد در رحمت خود و ستمکاران را بجارده است برای ایشان عذابی سخت. (همان، ج ۲۰/۶۹)

بترسی ز آتش آن که بجارده‌اند مر کافران. (ترجمه قرآن ری / ۶۲)

بدرستی که خدای تعالی بجارده است مر کافران را عذابی خوارکننده. (همان / ۸۷)

به درستی که خدای عذاب کند کافران را و بجارده است ایشان را آتش دوزخ. (همان / ۴۲۴)

خدای تعالی اندرین جهان و آن جهان بجارده است ایشان را عذابی خوارکننده. (همان / ۴۲۳)

بجارده‌اند [أُعِدَّتْ] آنان که ایمان دارند به خدای. (قرآن / ۱۸۵۶ / حدید ۲۱)

بیجارد [أَعَدَّ] خدای برای ایشان عذابی سخت. (همان / مجادله ۱۵)

بیرون ندهد از دهن هیچ سخن الا به نزدیک او باشد نگهداری ساخته و بجارده [عَتِدَ]. (قرآن / ۲۱۰۰ / ق ۱۸)

بجارده است [أَعَدَّ] برای ایشان عذابی دردناک. (همان / انسان ۳۱)

بزیستن / بزیدن

برانگیختیم در میان ایشان دشمنی و بزیدن [الْبَغْضَاءُ] تا روز قیامت. (مانده ۱۴) (تفسیر ابوالفتح، ج ۶/۲۹۲)

انگیزیم میان ایشان بر دشمنی و بزیدن [الْبَغْضَاءُ] تا روز قیامت. (مانده ۶۴) (همان، ج ۷/۳۷ حاشیه)

کافر شدیم به شما و ظاهر شد میان ما و شما دشمنی و بزش [الْبَغْضَاءُ] همیشه تا که ایمان آرید. (قرآن / ۲۱۰۰ / ممتحنه ۴)

بزمند مکناد شما را بزدن [شَنَأْتُ] گروهی. (قرآن ۱۴۶ / مانده ۸)
 برانگیختیم ما در میان ایشان دشمنی و بزستگی [الْبَغْضَاءُ] تا به روز قیامت. (همان / مانده ۱۴)
 و اندرافکندیم میان ایشان دشمنی و بزستن [الْبَغْضَاءُ] تا به روز قیامت. (همان / مانده ۶۴)
 می‌خواهد دیو که درافکند میان شما دشمنی و بزستن. (همان / مانده ۹۱)
 در اوکندیم میان ایشان دشمنی و بزغن [الْبَغْضَاءُ] تا روز قیامت. (ترجمه قرآن ماهان / مانده ۱۴)

بشخیدن

بار خدایا! که من ضعیف شد استخوان از من و بریشخید [اشْتَعَلَ] سر به پیری، و نبودم به خواندن تو بار خدایا بدبخت.
 (مریم ۴) (تفسیر ابوالفتح، ج ۱۳ / ۵۳)
 تنور به آتش می‌بشخید، مادر موسی چون بشنید که قوم فرعون به در سرای آمدند، مدهوش شد و عقل از او برفت. (همان، ج ۹۸/۱۵)
 گفتند: «مارچ» لهب صافی باشد درفش و بشخیدن آتش که به آن دودی نباشد. (همان، ج ۱۸ / ۲۵۲)
 جای ایشان دوزخ باشد که هر گه که فرومیرد، ما آن را درفش و لهب و بشخیدن بیفزاییم. (همان، ج ۱۲ / ۲۹۴)
 و «ثاقِب» بشخنده و روشن باشد و از این جا سوراخ را ثَقِب گویند که در روشنائی بدو درآید. (همان، ج ۱۶ / ۱۸۰ حاشیه)
 بکشند اهل خندق‌ها آتش خداوند بشخیدن [ذَاتِ الْوَقُودِ]. (قرآن ۲۱۰۰ / بروج ۵)
 مگر آنکس کی در رباید ربودنی، در پی او باشد ستاره‌ای بشخنده [ثاقِب]. (قرآن ۱۸۵۶ / صافات ۱۰)
 بترسانیدم شما را از آتشی که می‌بشخند [تَلْظَى]. (همان / لیل ۱۴)
 بکشاند اهل دوزخ را آتش خداوند بشخیدن [ذَاتِ الْوَقُودِ]. (همان / بروج ۵)
 و بیافرید دیورا از بشخیده [مارچ] از آتش. (همان / رحمن ۱۵)

بهران / بهران

سؤال گور آن باشد که مرده را در گور نهند و گور بر او راست کنند، تا در خیر آمده است که: او بهران پای آنان که از سر گور او بازی‌گردند بشنود. (تفسیر ابوالفتح، ج ۱ / ۱۸۷)
 در حال، بهرانی از آن بیامد و بطرکید و ثلثی از او بیفتاد و روشنائی پدید آمد. (همان، ج ۱۲ / ۳۱۳)
 صوت الاقدام؛ بهران پای باشد. (همان، ج ۱۳ / ۱۸۹)

برخیزیدن

آن جهودانی که عهد کردی و ایشان و ایشان نقض کردند عهد ایشان اندر هرسالی و ایشان برخیزیدند. (ترجمه قرآن ری ۱۶۹)
 چون گفت ایشانرا برادرشان لوط برخیزید از بت پرستیدن؟ که من شما را پیغمبری امین ام. (همان / ۳۶۷)
 اگر صبر کنید و برخیزید، نکند زیان شما را کید ایشان چیزی (همان / ۶۱)
 اگر ایمان آری و برخیزی شما را بود مزدی بزرگ (همان / ۶۸)
 همانا شما برخیزی از معاصی، و آن تذکر شما را لطف باشد. (تفسیر ابوالفتح، ج ۱، حاشیه ص ۳۲۰)
 عبدالله عباس گفت و حسن بصری: تا برخیزی از قتل خوف قصاص را. (همان، ج ۲ / ۳۴۰)
 عبدالله عباس گفت: آن را که کفر و شرک برخیزد. (همان، ج ۳ / ۱۴۱)
 برخیزید از اصرار که آنان که اصرار کردند هلاک شدند. (همان، ج ۵ / ۷۶)
 آن جهودانی که عهد کردی و ایشان و ایشان نقض کردند عهد ایشان اندر هرسالی و ایشان برخیزیدند. (ترجمه قرآن ری ۱۶۹)
 چون گفت ایشانرا برادرشان لوط برخیزید از بت پرستیدن؟ که من شما را پیغمبری امین ام. (همان / ۳۶۷)